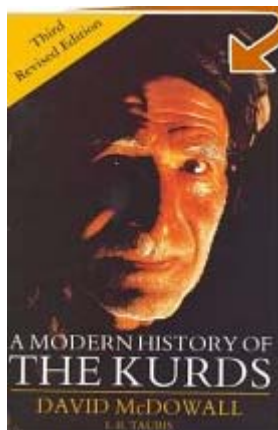


فصلی ترجمه نشده از کتاب A Modern History of the Kurds «تاریخ مدرن کردها» نوشته دیوید مکداول



توضیحی درباره این ترجمه:

یکبار با ماموستا شیخ عزالدین درمورد کتاب دیوید مکداول صحبت می‌کردم. ایشان گفتند یکی از نوه‌هایم که چندروز قبل متن انگلیسی کتاب را خوانده بود می‌گوید که در این کتاب بدفعات درمورد شما صحبت شده‌است. ایشان هم می‌گویند که من ترجمه فارسی را خوانده‌ام و یکبار بیشتر اسمن در این کتاب نیامده‌است! من هم صحبت نوه ایشان را تایید کردم و گفتم در این کتاب درمورد شما و شخصیتها و احزاب جنبش کردستان ایران مفصلا صحبت شده‌است. باتوجه به این مطلب چون کتاب را مدت‌ها قبل بزبان انگلیسی خوانده‌بودم درمورد ترجمه آن کنجاو شده، نسخه‌ای از ترجمه فارسی کتاب را با عنوان «تاریخ معاصر کرد» ترجمه آقای ابراهیم یونسی بدست آورده و فصلهای آنرا بامتن اصلی مقایسه کردم. متوجه شدم که یک فصل کامل از کتاب (فصل سیزدهم صفحات ۲۶۱-۲۸۳ متن انگلیسی) درمورد کردستان ایران تحت عنوان «اتباع جمهوری شیعه» در این ترجمه نیامده‌است.

کتاب دیوید مکداول شامل پنج بخش است بنامهای کتاب اول، کتاب دوم، کتاب سوم، کتاب چهارم و کتاب پنجم و هرکدام از این بخشها هم شامل چندفصل است. عنوان و فصول بخش سوم در متن اصلی از صفحه ۲۳۱ تا ۲۸۳ چنین است:

کتاب سوم - ناسیونالیسم قومی در ایران

- | | |
|---------------------------------|----------|
| - عشایر یا قومیت؟ جمهوری مهاباد | صفحه ۲۳۱ |
| - ایران: ایجاد یک جنبش ملی | صفحه ۲۴۹ |
| - اتباع جمهوری شیعه | صفحه ۲۶۱ |

در ترجمه فارسی آقای ابراهیم یونسی، چاپ پانیز - تهران ۱۳۸۰ بدینترتیب آمده‌است:

کتاب سوم - ناسیونالیسم مبتنی بر قومیت در ایران

- | | |
|-------------------------------|----------|
| - قبیله یا قوم؟ جمهوری مهاباد | صفحه ۳۹۵ |
| - ایران: ایجاد یک جنبش ملی | صفحه ۴۲۵ |

همچنانکه ملاحظه میکنید، فصل سوم یعنی «اتباع جمهوری شیعه» بطور کامل غایب است!

اینکه در جمهوری اسلامی سانسور هست و کتاب باید از جانب ممیزی تایید شود قابل درک است و این امر بهیچوجه راز پنهانی نیست. مشکل اما در اینست خواننده با این تصور رهامیشود که گویا این ترجمه متن کامل کتاب آقای مکداول را دربرمیگیرد. آقای یونسی در عرض مقدمه مفصلی گنجانده است که در آن نظرات شخصی خودش را در مورد جنبش کردستان و برخی شخصیت‌های آن ابراز میدارد که باتوجه به حذف فصل مورد اشاره بسیار جای شگفتی است. جاداشت که در مورد خود کتاب و نویسنده آن یعنی آقای دیوید مکداول در این مقدمه مطالبی نوشته میشد.

و اتفاقاً در غیاب این فصل هم میدانی برای «تایید» اظهار نظرهایشان در نشریه چشم‌انداز ایران (شماره ۱ ویژه‌نامه کردستان فروردین ۱۳۸۲) بدست میدهد. اگر ترجمه کتاب بدون مقدمه آنچنانی چاپ میشد آنوقت برای خوانندگان آن مشکل نبود تا متوجه شوند که در جمهوری اسلامی (که مصاحبه شونده در نشریه چشم‌انداز ایران فوق‌الذکر آنهمه در وصف آن سخن میگویند) تنها آندسته کتابهای تاریخی میتوانند ترجمه شوند که هیچگونه انتقادی متوجه خودشان نکند. بهرحال تاکنون خوانندگان از دیدن این فصل از کتاب - که بویژه مسائل مهم مربوط به کردستان ایران و سیاستها و عملکردهای جمهوری اسلامی در قبال آنها تحلیل میکند - محروم مانده‌اند.

اینک چاپ سوم بازبینی شده انگلیسی کتاب «تاریخ مدرن کردها» منتشر شده است. از آنجاییکه احتمال میرفت که نویسنده در این بخش از کتاب نیز تغییراتی داده باشد، با آقای دیوید مکداول تماس گرفتم و خواستم در صورتیکه چنین است، من بتوانم آن تغییرات را در ترجمه این فصل بگنجانم. آقای مکداول که در جریان ترجمه کتابش به فارسی قرار نگرفته است، ضمن تشکر گفت که تغییرات اولاً در اصل مطالب نوشته شده تغییر چندانی داده نشده است و ثانیاً اینکه در بخش مربوط به کردستان ایران متن همان است که در چاپ اول آمده است.

آقای مکداول اظهار داشتند که تغییراتی جزئی در بخش مربوط به کردستان عراق و اندکی اضافات در بخش مربوط به کردستان ترکیه انجام گرفته است. در ضمن گفتند امیدوار است که ملت کرد علیرغم دردها و رنجهای فراوانی که از جانب رژیمهای حاکم بر آنان وارد آمده است، بتوانند در آرامش و همزیستی صلح‌آمیز و احترام متقابل با همسایگان خود بسر ببرند. . .

یادآوری چند نکته درباره این ترجمه:

- ۱- شماره یادداشت‌ها به عدد لاتین نوشته شده است مثلاً (25) و توضیحات در پایان آمده است.
- ۲- در این ترجمه هر جا که توضیحاتی را برای درک بهتر مطلب و یا تبدیل تاریخ میلادی به شمسی بنظر ضروری آمده است، آنرا در این علامت [] آورده‌ام.
- ۳- پرازنرها همه از اصل متن و از نویسنده کتاب است.
- ۴- در پاراگراف دوم مقدمه، آقای مکداول چنین میگوید: « ظرف سه هفته از ورود پیروزمند خمینی از تبعید، جنگ بزرگی بین کردهای محلی و نیروهای وفادار به رژیم جمهوری اسلامی تازه اعلام شده در نزدیکی بانه بوقوع پیوست که طی آن بیش از یکصد نفر کشته شدند. » توضیحی در این مورد ضروری مینماید. سه هفته بعد از آمدن خمینی میشود هفته اول اسفندماه ۱۳۵۷. مراجعه به آرشیو نشریات و نیز منابع آنزمان این درگیری را نه در منطقه بانه و نه در هیچکدام از شهرهای دیگر کردستان تایید نمیکند و معلوم نیست آقای دیوید مکداول این مطلب را به استناد به کدام منبع نوشته است. در عین حال این درگیری در نزدیکی شهر بانه درست یکسال بعد اتفاق افتاد که در آن تعداد زیادی از نیروهای ویژه و آموزش دیده جمهوری اسلامی در کمین نیروهای پیشمرگ افتادند و تعداد زیادی کشته شده و مقدار معتناهی مهمات و تجهیزات نظامی به غنیمت گرفته شد.

«اتباع جمهوری شیعه»

مقدمه

کردستان نیز همانند باقی نقاط ایران از سقوط رژیم پهلوی استقبال و از آن بهره‌برداری کرد. ناآرامیهای پاییز سال ۱۹۷۸ مغایرت زیادی با آنچه داشت که هویدا نخست‌وزیر تنها یکسال قبل گفته بود مبنی بر اینکه هیچ مشکلی [در کردستان] وجود ندارد و اینکه «جامعه» کرد نسبت به میهن احساس وفاداری عظیم میکنند.^۱ انزجار کردها از شاه که از قبل بسیار شدید بود، با قرارداد الجزایر در سال ۱۹۷۵ که طی آن کردهای عراق را رها کرد، افزایش یافته بود. هنگامیکه پادگانهای ارتشی در مناطق کردنشین در پاییز ۱۹۷۸ محرمیت خود را از دست دادند، کردها تا آنجاییکه توانستند تسلیحات صادره کردند و نزدیک به پایان سال به یک نیروی موثر در صحنه تبدیل شدند. [کردها] هر چند بدوا ورود خمینی به تهران را خوشامد گفتند، اما آنان برای سرنگونی رژیم سابق تلاش کرده بودند و نه بخاطر ایجاد یک جمهوری اسلامی. هر چند احتمالاً اکثریت آنان با خوشحالی موافق شعار حزب دموکرات کردستان ایران [حدکا] مبنی بر «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» بودند، معلوم نبود که بجای آن خواهان چه [رژیمی] بودند.

ظرف سه هفته از ورود پیروزمند خمینی از تبعید، جنگ‌بزرگی بین کردهای محلی و نیروهای وفادار به رژیم جمهوری اسلامی تازه اعلام شده در نزدیکی بانه بوقوع پیوست که طی آن بیش از یکصد نفر کشته شدند. [به توضیحی در این مورد در مقدمه مراجعه کنید.] این درگیری در اصل با تبوتاب و درگیری میان شیعیان محلی و نیروهای کرد برانگیخته شده بود. با وجود این در ورای حوادثی که در صحنه عمل روی میداد، کشمکش بنیادین میان رژیم جدید و کردها برخورد انتظارات ناسازگار بود. برای جمهوری اسلامی جدید آرمان سیاسی برای ایران الزاماً همه مسلمانان درون جمهوری را شامل میشد. قرار گرفتن در خارج از آن باعث میشد که بر وفاداری به ایمان شک کرد. در همان حال رژیم جدید، نامطمئن از خود و از رای دهنده‌گانی که آنرا مستقر کرده بودند از تجزیه ملی وحشت زده شده بود. هیچ نوع پارچه پارچه شدنی را در مرزها را تاب نمی‌آورد، و این درست همان چیزی بود که آنانرا از کردها به هراس می‌انداخت.

از سوی دیگر انتظارات کردها پس از ۳۵ سال تمرکز قدرت تدریجی در مرکز این بود که میتوان در نتیجه خلا قدرتی که پیش آمده بود سیاست عدم تمرکز را جامعه عمل پوشاند. در نظر اکثریت قاطع کردها اداره امور محلی در چارچوب خطوط دموکراتیک و سکولار جای میگرفت.

این حالت فکری «حدکا»ی چپگرا بود که ناچار به درافتادن با دیدگاه اسلامی در تهران بود. در طول حدود یکسال بعد کردستان در معرض درگیریهای مکرر و آرایش رزمی میان جنگاوران کرد و گاردهای انقلابی داوطلب که تازه بنام پاسداران تشکیل شده بودند قرار گرفت. این پاسداران به شیوه‌ای تهاجمی بر ارزشهای شیعه‌گری در رژیم جدید تاکید میکردند.

بطور کلی، بیشترین بخشهای روستایی تا سالهای ۱۹۸۳-۱۹۸۲ در دست کردها باقی ماند در حالیکه بیشتر شهرها هر چند در معرض طغیان متناوب بودند، اما در تسلط ضعیف رژیم قرار داشتند. مهاجرت مکرر و گاهی بمدت چند ماه به دست شورشیان می‌افتاد. بوکان بمدت بیش از دو سال پایگاه مستحکم کردها باقی ماند. شهر مرزی سردشت، همینکه مجدداً بدست دولت افتاد، تنها از طریق آذوقه‌رسانی هوایی حفظ شده بود زیرا که تا اواخر سال ۱۹۸۲ جاده منتهی به شهر در دست شورشیان باقی ماند.

درگیریها دردآورتر شد زیرا که رژیم بجای ارتش منظم، از پاسداران استفاده میکرد و قساوتی که در جریان آرامسازی انجام گرفت موجب شد که حدود ده هزار از کردها در دو سال اول کشته شدند؛ برخی در درگیریها و عده‌ای در اعدامهای وسیع و سرسری که توسط آیت‌الله صادق‌خلخال، «قاضی اعدام کننده» اجرا میشد که برای مرعوب ساختن و ادار کردن مردم به تسلیم [به کردستان] فرستاده شده بود.^۲

با وجود این در هر دو طرف تلاشهایی درگیر بود تا به درگیریها خاتمه داده شده و به یک سازش موقت دست یابند. از جانب کردها انگیزه اینکار آرزوی کسب خودمختاری و پایان بخشیدن به صدمات گسترده‌ای بود که در نتیجه درگیریها پیش آمده بود. از طرف رژیم، انگیزه اصلی کم کردن چالشهایی بود که هم در داخل و هم در خارج با آن روبرو بود، حتی در صورت لزوم با دادن امتیازاتی که تمامیت ارضی کشور را به خطر نمی‌انداخت.

در طول نخستین سال مبادرت به سه دور گفتگو کردند. در اوایل مارس ۱۹۷۹ [اسفند ۱۳۵۷] کردها اولین مجموعه خواسته‌های هشتگانه‌شان خود را عرضه کردند که در آن درعین برسمیت شناختن جمهوری اسلامی، برای تمامی کردستان بعنوان یک واحد اداری در چارچوب ایران فدرال خواستار خودمختاری شدند.³ مطالبات آنان بسیار فراتر از استان کردستان بود و میبایست آذربایجان غربی، که در واقع اکثریت آنرا آذریها تشکیل میدادند، کرمانشاه و ایلام که اکثریت آنرا شیعیان تشکیل میدادند و در مورد ایلام که جای بحث است لر بودند تا کرد، را شامل شود. غیر محتمل بود که بتوان به هرگونه توافقی دست یافت. رژیم چنین تعریف وسیعی از کردستان را رد کرد و در عوض با پیشنهاد حقوق کامل فرهنگی و زبان و نیز مقامات بالای کرد که بتوانند اداره امور محلی را در دست داشته باشند و همچنین با تضمینهای مشخص برای اقلیتها در قانون اساسی جدید پاسخ داد. کردها مجدداً بر دیدگاههای خویش تاکید ورزیدند.

مردم ما برای دو هدف اساسی مبارزه کرده‌اند؛ سرنگونی دیکتاتوری و جایگزینی آن با یک رژیم انسانی که به حقوق و آزادیهای سیاسی در سراسر ایران احترام میگذارد، و کسب حقوق ملی همه ملت‌ها را در شکل خودمختاری ویا فدرالیسم در یک ایران آزاد میپذیرد.⁴

در قم خمینی قبلاً پیشنهاد دولت را وتو کرده بود. در کردستان اندک توجهی به این مبادلات میشد، زیرا که آتش جنگ ابتدا در اطراف سنندج و سپس بطرف شمال و در نرده شعله‌ور شده بود.

در اوایل ماه اوت بنا برخواست یک رهبر روحانی کرد، شیخ عزالدین حسینی بدنبال آنکه یکصد نفر کشته و هزاران نفر در نتیجه درگیریهای تابستان در مناطق مرکزی و شمالی کردستان آواره شده بودند، تلاشی برای یک آتش‌بس انجام گرفت. این آرامش بزحمت دوهفته طول کشید پیش از آنکه یک جنگ وسیع در پاره درگیر شود که سبب شد تا آیت‌الله خمینی هم قاسملو و هم شیخ عزالدین را تکفیر کرد. بیشترین چیزی که وی حاضر بود بدهد این بود که برای همه کسانی که خود را تسلیم میکردند یک عفو عمومی صادر کند و یکروز درآمد نفت را (۷۵ میلیون دلار) به منظور توسعه فوری اختصاص دهد. قاسملو بر اساس توافق دولت در موارد زیر درخواست آتش‌بس کرد: ۱- توقف ارسال نیروی کمکی به منطقه، ۲- آزادی همه زندانیان سیاسی، ۳- آزاد کردن همه گروگانهای کرد، و ۴- متوقف کردن اعدام کردهای دستگیر شده؛ اما این تقاضا گوش شنوایی نیافت.

طی پاییز ۱۹۷۹ [۱۳۵۸] موقعیت رژیم به وخامت‌گرایید و آشکار شد که شورشیان ارتباطات پاسداران را مخفیانه گوش میکردند و در نتیجه کمین‌های موثری را در مسیر تحرک نیروهایشان برقرار میکردند. در ماه اکتبر پاسداران کنترل مهاباد، سمبل اصلی جنبش ملی کردها را از دست دادند.

در اواخر ماه دولت موافقت خمینی را که از روی بی‌میلی بود، کسب کرده و مجدداً مذاکره را با شورشیان از سر گرفتند. به کردها کنترل امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی استان پیشنهاد شد. روز دوم دسامبر [۱۱ آذرماه] کردها با یک طرح هشت‌ماده‌ای دیگر پاسخ دادند با ارجاع به همان جغرافیای گسترده قبلی اما اینبار با این درخواست که خودمختاری کردستان میبایست در پیش نویس قانون اساسی نوشته‌میشد.⁵

کردها اما چندروز بعد فراندوم برای قانون اساسی جدید را تحریم کردند هنگامیکه برایشان معلوم شد که در متن بازبینی شده هر نوع اشاره‌ای به کردها حتی بعنوان یکی از حلقه‌های ایران حذف شده است. در مخالفت با قانون اساسی پیشنهادی کردها تنها نبودند؛ بیش از هشتاد درصد رأی دهندگان آذربایجانی نیز فراندوم را بایکوت کردند. در اواسط ماه دولت طرحی مبنی بر اداره محلی در شوراهای دو استان در مهاباد و سنندج و نیز خودمختاری فرهنگی را به کردها پیشنهاد کرد.⁶ در ماه ژانویه خمینی طرح دولت را بسط داد با این پیشنهاد که قانون اساسی اسلامی اصلاح و انجام مراسم مذهبی تسنن در مناطقی که اکثریت آنرا سنی‌ها تشکیل میدادند، تضمین میشود؛ اما این پیشنهاد هرچند هم که ناکافی بود، جامه عمل نپوشید.

جنگ بار دیگر بین کردهای محلی و پاسداران در اوایل سال جدید در سنندج شروع شد و سپس به پاوه، نوسود، جوانرود، پیرانشهر و اشنویه در ماه مارس و آوریل [اسفند - فروردین] گسترش پیدا کرد. این به یک تهاجم نظامی عمده دیگر به کردستان دامن زد. هرچند بیشتر شهرها دوباره تسخیر شدند، مناطق روستایی در دست کردها باقی ماند. با شروع جنگ ایران و عراق در ماه سپتامبر ۱۹۸۰ [شهریور ۱۳۵۹]، روابط بطور جبران‌ناپذیری قطع شد.

چرا توافق از راه مذاکرات تحقق نیافت؟

دلایل شکست: وجود اختلاف در درون جمهوری اسلامی

در ظاهر امر شکست نتیجه شکافی بود بین حداقل خواستهای هرکدام از طرفین. اگر این تنها دلیل میبود در آن صورت یک سازش قابل تحمل ممکن بود یافت شود؛ چیزی که کمتر از خودمختاری کامل بود اما اجازه یک حکومت غیرمتمرکز به درجات با اهمیت به کردها میداد. اما موانع عمده دیگری بر سر راه مذاکرات موفقیت آمیز قرار داشتند. هیچکدام از طرفین از یک رهبری واحد و صاحب اختیار [از جانب] رأی دهندگانی که ادعای نمایندگی آنها را میکردند، برخوردار نبودند. برعکس هر دو طرف رهبری چندس داشتند. در ایران عملاً دو رژیم وجود داشتند: دولت در تهران که دارای مسئولیت کامل ولی قدرت محدود بود و یک رژیم مذهبی در قم که در آیت الله خمینی تجسم یافته بود. حتی چنین بیانی هم ساده‌گرایانه است، زیرا که ملاحظاتی بزرگ بسیار جناح‌بندی شده بودند. بهرحال دولت در تهران که ابتدا از جانب مهدی بازرگان نخست‌وزیر و سپس ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور اداره می‌شد، توسط فرامینی که از قم صادر می‌شد ویا ترفندهایی که از سوی افرادی در بارگاه روحانیونی می‌آمد که دستخوش درگیریهای جناحی در درون سلسله مراتب روحانیت بودند، مکرراً تضعیف می‌شد. برای مثال در اواخر ماه اوت ۱۹۷۹ [اوایل شهریور ۱۳۵۸] و بدنبال یک جنگ و زورآزمایی بویژه زیانبار، رحیم سیف‌قاضی⁷ که یک ملی‌گرای کهنه‌کار بود، به‌منظور شکل‌دادن به یک توافق آتش‌بس با آیت‌الله طالقانی روحانی بسیار مورد احترام به تهران سفر کرد. بیست و چهار ساعت بعد خمینی آنها را وتو کرد. چند روز بعد مهدی بازرگان نخست‌وزیر بخاطر رفتار «لیبرالی» با اوضاع کردستان از جانب سلسله مراتب روحانیت بشدت مورد انتقاد قرار گرفت. بر سر رئیس جمهور بنی‌صدر بدتر آمد. در پشت سر وی روحانیون تندرویی بودند که میخواستند مطمئن شوند که وی هیچ امتیاز اساسی‌ای به کردها ندهد.

مقامات مدنی و روحانی جمهوری در پی آن بودند که اتوریته خود را از طریق نیروهای رقیب یکدیگر یعنی ارتش منظم و پاسداران اعمال کنند. [ارتش] اولیه [ارتش] سایه سابق خود بود. فرار از خدمت در سطح وسیع تا سطح ۶۰ درصد ارتش شاهنشاهی نیرومند ۱۷۱ هزار نفری رسیده بود. تصفیه، برکناری و اعدامها چیزی در حدود ۱۲ هزار نفر دیگر را شامل می‌شد. تقریباً نصف افسران رده متوسط ارتش (فرماندهان گروهان و گردان) جابجا شده بودند و در نتیجه آمادگی رزمی آنان نابود شده بود. وفاداری آنان زیرسئوال رفت و تا ماه ژوئیه ۱۹۸۰ چندین اقدام به کودتا صورت گرفت که یکی از جدی‌ترین آنها در منطقه مرزی کردستان در شهر پیرانشهر و در ماه ژوئن ۱۹۸۰ [خردادماه ۱۳۵۹] انجام گرفت⁸. به‌شيوه‌ای قابل‌درک عدم تمایل شدیدی برای اینکه نیروهای ارتش در کردستان مستقر شوند وجود داشت. حتی پس از آنکه در پاسخ به شورش روزافزون در آوریل ۱۹۸۰ انجام اینکار ضرورت پیدا کرد، دولت خود را در شرایطی یافت که از ارتشی استفاده می‌کند که خود میبایست علیه «بی‌انضباطی»، یعنی در حقیقت نپذیرفتن بمب‌اندازی ویا حمله به روستاهای کردستان، اخطار بگیرد. در غیاب ایمان یقین، ارتش از جنگ داخلی نفرتی طبیعی پیدامیکرد.

از اینجهت رویکردن به پاسداران که بلحاظ ایدئولوژیک داوطلبانی دارای انگیزه بودند که برای امنیت داخلی پرورش یافته بودند، امری طبیعی بود. پاسداران اما، مطمئناً در آغاز بزحمت تحت کنترل مقامات قرار داشتند. آنان در مقابل کمیته‌های امام، کمیته‌هایی شیعه که در سراسر کشور بمنظور تامین اداره محلی موقت ایجاد شده بودند و در برابر خودشان پاسخگو بودند. وجه تمایز هر دو این نیروها بیشتر غرور تعصب آمیز شیعه‌گری بود تا مهارت‌های مدنی یا نظامی چه رسد به دیسیپلین. مشکل است تصور کرد که نیروهایی بیشتر از اینها تمایل به ایجاد برخورد با کردستان سنی‌مذهب و ارتش منظم بوده باشند. بیشتر درگیریها ناشی از حضور سرکوب‌گرانه پاسداران بود. تهران خود را در وضعیتی مییافت که نه کنترل پاسداران راداشت و نه کنترل کمیته‌های امام را. با وجود این تمایلی برای جابجا کردن آنان نداشت.

دلایل شکست: وجود اختلاف در میان کردها

با این همه کردها نیز از ضعف چنددستگی رنج میبردند. بزرگترین حزب، حدکا ادعای کرد که مردم کردستان را نمایندگی میکند اما در زمان انقلاب هیچ پایگاه توده‌ای نداشت. قاسملو که در ماه نوامبر ۱۹۷۸ به کشور بازگشته بود، با عجله در تهران و مه‌آباد شروع به ارتباط گرفتن با یاوران و دیگر تبعیدیهای بازگشته از خارج کرد. برخی از آنهايي که از قیل در ایران بودند، تلاش کرده بودند که شبکه‌های حدکا را زنده نگاهدارند. اما بسیج یک جنبش توده‌ای برای مطالبه خودمختاری از رژیم جدیدی که اکنون در حال شکل‌گیری بود، موضوعی کاملاً متفاوت بود.

حدکا میبایست اقتدار خود را در توفان حوادث انقلابی برقرار کرده و تلاش میکرد که اینکار را از طریق ایجاد شوراهای روستایی انجام دهد. با وجود این در کنترل ویا مهار کردن طغیان خشم توده‌ای بر علیه پاسداران ناتوان بود. آنچه‌انکه یک تاجر نگون‌بخت بدنبال زورآزمایی جنگی عمده در سنندج که نزدیک به یکصد کشته بجای‌گذاشت خاطر نشان کرد، «هنگامیکه همه این اوضاع پایان‌میگیرد، آنچه‌که به ما ضربه میزند نبودن رهبری است. به‌دوروبر نگاه‌کنید. ما هیچ رهبری نداریم؛ حتی از اینهم بدتر، هر آدمی فکر میکند یک رهبر است.»⁹ مبارزه کردها در طی آن ۱۸ ماه سرنوشت‌ساز توام با عدم اتحاد بود.

اگر بی‌انضباطی یکی از مشکلات بود، ادعان کردن به رهبری حدکا یکی دیگر بود. حدکا میتواندست بر روی حمایت یکپارچه - هر چند بی‌نظم - در سرزمین مرکزی و سنتی خود در اطراف مهاباد و ارومیه حساب‌کند، اما کمتر بطرف شمال و جنوب.¹⁰ در شمال با رقابت ح.د.ک عراق بر رهبری برادران بارزانی روبرو بود که اینک در جستجوی تجدید سازمان‌دادن عشایر کرمانجی‌زبان برای حمایت از جمهوری و بر علیه خودمختاری کردها بودند. از طرف جنوب حدکا توسط کومه‌له (سازمان انقلابی کردستان ایران) به‌چالش طلبیده‌میشد که همانند فدائیان خلق که آنان نیز در کردستان فعالیت‌نظامی داشتند، در زمینه‌های ایدئولوژیک با آنها مخالفت میکردند، و از این فرض حدکا که خود را نماینده مردم کردستان میدانست، آزرده‌بودند.

کومه‌له، آنچه‌انکه اعضایش ادعا میکردند، توسط یک‌گروه دانشجویی در سال ۱۹۶۹ در تهران بسبب دل‌سردی از شکست آسان کمیته انقلابی حدکا و در نتیجه انفعال آشکار این‌حزب ایجاد شده‌بود. اما در واقع آنان [کومه‌له] خود را در اواخر سال ۱۹۷۸ علنی‌کردند. کومه‌له از انقلاب چین الهام گرفته‌بود باین امید که به‌ابتکار کادرهایی که بمنظور آموزش توده‌ها و گسترش باورهای آنان به مراکز صنعتی و کشاورزی کردستان برمیگشتند، آنرا [انقلاب چین‌را] سرمشق خود قرار دهند.

اگرچه آنان از روی مسخره رهبران حدکا را «ناسیونالیستهای بورژوا» میخواندند، بسیاری از بنیانگذاران کومه‌له خود فرزندان خانواده‌های سرشناس بوکان، سقز و سنندج بودند¹¹ باین دلیل ساده که هیچکدام از طبقات پایین آن امکانات کسب آموزش دانشگاهی را نداشتند.

کومه‌له بسیج توده‌ای را از طریق آموزش، خدمات و نیز از راه کلینیکهای بهداشت روستایی که متعاقباً ایجاد کرده‌بودند هدف خود قرار داده‌بود. آنان با حرارت تمام «روزیونیسم روسی» حزب توده را محکوم کرده و ناسیونالیسم کرد را بعنوان جاه‌طلبی کوتاه‌نظرانه مردود می‌شمردند. آنان خواستار بازگشت قدرت به تمام جوامع ایران و شکست دولت مرکزی بودند. هدف راهنمای آنان عدم تمرکز بود تا ناسیونالیسم کردها در این پروسه صرفاً جامعه‌ای بودند که تنها میتوانند در هماهنگی با دیگران امید به پیروزی داشته باشند.

هیچ‌جای دیگری کومه‌له به اندازه منطقه سنندج- مریوان قوی نبود. بلحاظ تاریخی این امر تا حدودی بدین علت بود که بخش بزرگی از اعضای ارشد کومه‌له از این منطقه بودند و همچنین احتمالاً از آنجهت که سنندج از جنبشهای پیشین کرد برای نمونه شورش سمینقو [اسماعیل آقای سمکو] و جمهوری مهاباد که مرکز آنها در مناطق شمالی‌تر قرار داشتند، دور بوده‌است. بنابراین یک عنصر وفاداری منطقه‌ای وجود داشته‌است.

در حال سنندج همیشه بیشتر خود را با امور استانهای فارسهای هم‌جوار گنجانده بود و در نتیجه بیشتر در معرض ایدئولوژیهای طبقاتی که نقش مهمی در درون گروههای اپوزیسیون بخشهای مرکزی ایران ایفا کرده‌بود، قرار گرفته‌بود. آنها [کومه‌له] همچنین تاریخی از همبستگی طبقاتی با خود داشتند. برای مثال در سالهای ۱۸-۱۹۱۷ یک‌گروه از بازرگانان طبقه پایین تحت تاثیر دموکراتهای مناطق دیگر ایران حزب سوسیال دموکرات را تشکیل داده‌بودند. هنگامیکه قحطی در کردستان به اوج خود رسید، آنان کنترل شهرها را بدست‌گرفته و غلات احتکار شده را از انبارهای متنفذین بویژه فرج‌الله آصف خارج و بین مردم توزیع‌کردند. اینان بسرعت توسط مالکین و ملاحی محلی که از جانب تهران عمل‌میکردند، بیرون رانده‌شدند.

بهر حال بذر کاشته‌شده‌بود. در اوایل سالهای ۱۹۲۰ حزب سوسیالیست شاخه سنندج خود را سازمان داد تا اینکه حزب در سال ۱۹۲۶ بزور وادار به انحلال شد. طرفداری آن از یک جامعه برابر در عمل متضمن از سرگرفتن مبارزه علیه مالکین و زمینداران بود. نتیجتاً حزب توده در سنندج بیش از سایر نقاط کردستان از نزدیک خود را درگیر کرده‌بود. از اینرو هنگامیکه حدکا نتوانست حمایت آنانی‌را که در بهار سال ۱۹۷۹ در سنندج و مریوان با پاسداران می‌جنگیدند کسب‌کند، کومه‌له و فدائیان بسرعت به افشای آن پرداخته و کومه‌له خود را بعنوان نیروی فایق منطقه‌ای تثبیت‌کرد.

سرانجام کومه‌له برای مردم زیادی در منطقه جذابیت داشت چراکه دموکراتیک‌تر بنظر میرسید. کمیته مرکزی آن سلولهای نیمه خودمختاری داشت، اما به تصمیم‌گیریهای محلی اجازه بیشتری داده میشد. در مورد حدکا علیرغم شبکته‌های محلی‌اش، همگان این احساس را نداشتند.¹² حدکا در سنج پایگاهی اندک اما فعال داشت ولی بافرستادن مردی از مهاباد بعنوان نماینده خود در سنج، بجای انتخاب شخصی محلی، برداشت یک انفصال غرورآمیز را تقویت کرد.¹³

کومه‌له کمتر از حدکا تمایل به سازش با تهران از خود نشان میداد و در ادامه جنگ از حدکا مصمم‌تر بود. این بطور اجتناب ناپذیری موقعیت کردها در مذاکرات را تضعیف میکرد. هنگامیکه حدکا در نوامبر ۱۹۷۹ [آذرماه ۱۳۵۸] بعنوان مقدمه مذاکرات با آتش‌بس با دولت موافقت کرد، دریافت که تلاشهایش با حملات مکرر کومه‌له به نیروهای دولتی تضعیف شده است. کومه‌له همچنان مردم باقیماند و یکماه طول کشید تا با بی‌میلی متقاعد شد تا نرمش نشان دهد. هنگامیکه گفتگوها در دسامبر شکست خورد، دوباره به میدان جنگ بازگشت. [کومه‌له] حاضر نشد در تلاش برای آتش‌بس بعدی در ماه ژوئن ۱۹۸۰ [خرداد ۱۳۵۹] شرکت کند و به حساب حدکا در میان توده‌های مردم از حمایت بیشتری برخوردار گردید.

آنگاه یک دسته مردمان «محافظة‌کار» مرکب از مالکین، شیخ‌ها و زمینداران بودند که هنوز بر طرفدارانی ساده اما ناهمخوان فرمان میراندند. یکی دو مالک و برجسته‌ترین آنان پسر سمکو یعنی طاهرخان تلاش کرده بود تا در اواخر سال ۱۹۷۸ از آشوب در کردستان استفاده کرده و مجدداً به صحنه بازگردد. دیگران هنگامیکه تلاش کردند تا با ترغیب زمینهایی را که در سالهای ۱۹۶۰ از دست داده بودند بازپس بگیرند، بر این آشوب افزودند. عده‌ای هم که از رفتن رژیم قبلی افسوس می‌خوردند امیدوار بودند تا به استاندار سابق کرمانشاه ژنرال پالیزبان که کرده بود و تهدید کرده بود که از طریق عراق بالشکری به ایران برگردد، ملحق شوند.

رژیم جدید در جستجوی کمک در میان کردهایی بود که با شاه همکاری کرده بودند باین پنداشت که اینان بدون در نظر گرفتن رژیم [حاکم] به مرکز وابسته بودند. همانند عراق بخشهای معینی از عشایر احتمالاً بدلیل رقابتهای محلی، برای نمونه پیروان حاجی جوهر در دره مرگور، بدواً مایل به طرفداری از دولت بودند. با وجود این همیشه پیش‌بینی سیاستهای یک مالک کار آسانی نبود. مثلاً طاهرخان در شمال بدواً با ارتش و ژاندارمری محل جنگیده بود بدین امید که بتواند تسلط خویش را مجدداً برقرار سازد؛ اما در ماه ژوئیه ۱۹۷۹ با بی‌میلی ناچار شد از حدکا درخواست کمک کند، کاریکه چندان به بهتر کردن رهبری وی در میان مردم عادی عشایر منجر نشد. آنگاه با بارزانیها که بهترین نیروی طرفدار عشایر در بخش شمالی کردستان ایران بودند، متحد شد یعنی با نیرویی که خانواده وی تاریخاً با آنان در پیوند بودند¹⁴ و بدین ترتیب خود را در اردوگاه مخالف حدکا یافت. اما بسیاری از فامیلیهای وی که «عبدویی شکاک» بودند، علیه تهران جنگیدند.

بعلاوه یکی دو [عشیره] دیگر بودند که بلحاظ اعتقادی از حدکا حمایت کردند. برای نمونه سنار رهبر شکاکهای مامدی دارای سابقه طولانی ملی‌گرایی بود. وی به‌چوچه دوست بارزانی نبود زیرا هنگامیکه در سال ۱۹۶۷ در کمیته انقلابی حدکا مبارزه میکرد، ملامصطفی ویرا دستگیر و به شاه تحویل داده بود. وی شانس آورد که تنها به زندان محکوم شد. پس از سقوط شاه وی دوباره به جنبش ملحق شد و در ماه فوریه ۱۹۸۰ [بهمن ۱۳۵۸] به کمیته مرکزی حدکا انتخاب شد. تابستان همانسال رودر روی بسیاری از افراد خانواده خودش ایستاده و تنها ریل خط آهن رابط [ایران] با ترکیه و اروپا را که از دره قنور یعنی منطقه نفوذ وی عبور میکرد، منهدم کرد.

یکی از سرشناس‌ترین کسانی که تهران وی را بخود جلب کرد روحانی سنی ارشد سنج احمد مفتی‌زاده بود. مفتی‌زاده در سالهای دهه ۱۹۷۰ مدارس قرآن را در شهر ایجاد کرده و یکی از حامیان حقوق فرهنگی کردها بشمار میرفت. در جریان نخستین دور درگیریها در سنج در ماه مارس ۱۹۷۹ با وی تماس گرفته شد بمنظور تضعیف ملای محبوب مهاباد عزالدین حسینی (که معمولاً شیخ نامیده میشود) و تبدیل به کانون مقاومت کردها شده بود. مفتی‌زاده هرچند با فعالین کرد مرتبط بود، وسیعاً بعنوان یک مرتجع نگریده میشد.¹⁵ این امر در میان مردم شهرها که در ترتب و تاب انقلابی بودند باعث شد که جایگاهی ضعیف داشته باشد. شیخ عزالدین هنگامیکه در توصیف وی میگفت که «او طرفدار خودمختاری است ولی معنای آنرا اصلاً نمیداند»¹⁶، در واقع احساسات مردمی را منعکس میکرد. مفتی‌زاده برای نجات خودش ناچار شد در موقع مقتضی از سنج فرار کند.¹⁷

طبقه روحانی که در هیات احمدمفتی‌زاده نمودار شده بود، بسوی محافظه‌کاری گرایش داشت. اما همواره استثنائات موجود بودند. شیخ عزالدین نامدارترین روحانی چپ‌گرا بود اما عده‌ای دیگر در مورد مسائل ناسیونالیستی و اجتماعی یک مشی لیبرالی و یا چپ اتخاذ کردند. یکی دوتن از آنان بر اصلاحات ارضی سالهای دهه ۱۹۶۰ پیش‌دستی کرده تا روستاها را به ساکنین آن واگذارکنند، ویا زنان را تشویق به آموزش در مدارس دولتی میکردند.¹⁸ بدینترتیب موضع لیبرالی برخی از روحانیون کمک کرد که مارکسیسم گوشخراش کومه‌له نزد مردم عادی کمتر تکان‌دهنده بنماید که در غیراینصورت ممکن بود آنچنان بنظر برسد.

روحانیون دیگر اقبال خود را در جایی دیگر جستجو میکردند. برادر شیخ عزالدین یعنی شیخ جلال با اسلحه صدام حسین اقدام به بسیج یک نیروی شبه‌نظامی شدیداً محافظه‌کار سنی یعنی «خه‌بات» (مبارزه)، نمود که هم با تهران و هم با کومه‌له و حدکا اختلاف‌داشت.¹⁹

برای بسیاری از طبقه زمینداران قدیمی سقوط رژیم شاه فرصتی بود تا زمینهایی را که بدنبال انقلاب سفید در میان دهقانان توزیع شده‌بود بازپس بگیرند؛ یا لاقلاً اجاره‌های معوقه آنچه را که تملک دوباره آن ناممکن‌بود، دریافت‌کنند. در جاهایی دیگر دهقانان قانون را در دست خود گرفته و اقدام به تملک زمینهایی کردند که معتقدبودند با فریب از دستشان خارج کرده‌بودند. هیچ جایی به‌اندازه مریوان این مسئله سخت‌گیرانه نبود که در آن روابط دهقان - زمیندار بصورت بسیار شناخته‌شده‌ای بدبود. کومه‌له دهقانان را در مبارزه علیه طبقه زمیندار حمایت، و در حقیقت هدایت‌میکرد. هنگامیکه در ماه ژوئیه سال ۱۹۷۹ [تیرماه ۱۳۵۸] دهقانان خشمگین بطرف کمیته امام مریوان راهپیمایی کرده خواستار «اخراج عناصر فئودال» شدند، برای زمینداران کار مشکلی نبود تا کمیته و پاسداران را متقاعدکنند که مشخصاً فئودالیسم آنان بر کمونیسم کومه‌له ارجحیت‌داشت.

بنابراین حتی در شرایطی که در بسیاری از نقاط ایران نمایندگی‌های محلی دولت از دهقانان حمایت میکردند، در اینجا اوضاع متفاوت بود؛ یک مشاخره طبقاتی در مورد زمین تبدیل به یک دعوای ملی‌گرایانه میشد و در مراحل اولیه روابط با تهران را بطور جدی دچار لطمه‌میکرد. بعدها بالاخره رژیم پس از آنکه در سراسر ایران با مدیریت بدی با آن برخورد کرده‌بود، با تفاهم بیشتری با مسئله زمین رفتار کرد.

کومه‌له در مورد تصرف زمین بویژه در اطراف مریوان و سنجج موضعی بسیار پر سروصدا بطرفداری از دهقانان در پیش‌گرفت. [این موضعگیری] در اطراف بوکان که [طایفه] «دهبکری» یعنی خویشاوندان رهبران کومه‌له در آن میزیستند بطرز بسیار خموش عمل‌میکرد. حدکا نیز با اصلاحات اجتماعی- اقتصادی سوسیالیستی موافق‌بود. هنگامیکه مالکین اطراف ارومیه و مهاباد تلاش کردند تا پرداخت مالیات مرسوم را وضع‌کنند حدکا آنانرا ناچار کرد که پس‌بکشند. باوجود این [حدکا] مایل‌بود از این نوع رودرروییها که کومه‌له در پی آن بود، اجتناب کند. آنان [حدکا] میخواستند با نقطه‌نظراتشان دل عشایر را بدست بیاورند و نه به‌خاطر این [نقطه‌نظرات] آنانرا درهم بشکنند. معهدا یک پروسه طبیعی قطب‌بندی‌شدن در جریان بود که مالکین از مقامات دولتی تقاضای کمک‌میکردند و دهقانان هم بطرف کومه‌له و حدکا روی می‌آوردند.

سرانجام رژیم در نواحی کرمانجی‌زبان شمالی کردستان و بمنظور پاک‌کردن حدکا از موضعی که در جوار مرز داشت و نیز براساس همبستگی زبانی و برای اینکه مالکین کرمانجی‌زبان را از مناطق عمدتاً سورانی‌زبان طرفدار حدکا دور کند، همکاری با نیروهای بارزانی را برگزید.²⁰ بارزانیها با همان رغبتی که با پهلوی‌ها داشتند با جمهوری اسلامی همکاری کردند. اما بیشترین این مالکین تلاش‌کردند که خارج از درگیریها بمانند و تمایل داشتند که حاکمیت تهران را برسمیت‌بشناسند و بهمین جهت کم‌وبیش مستقل باقی‌بمانند، تا بطور عملی بدون جنگ کردستان کشیده‌نشوند.

رفتار جمهوری در برابر کردها

رژیم جدید شور ملی‌گرایانه کردها را با تیزهوشی مینگریست. اقلیتهای غیر فارس ایران باهم تقریباً نیمی از جمعیت ایران را تشکیل میدهند. در روزهای اولی که هنوز رژیم از وضع خودش نامطمئن‌بود، دریافتند هرامتیازی که به کردها داده‌شود از طرف‌گروههای دیگر نیز خواسته شده ویا بزور بدست می‌آوردند. این اقلیتهای هردو سوی مرزهای ایران را دربرمیگرفتند؛ کردها و عربها در مرز عراق، آذری‌ها و ترکمن‌ها در مرزهای ترکیه و شوروی و بلوچ‌ها در مرزهای افغانستان و پاکستان. در سه مورد (کردها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها) احساس خویشاوندی فرامرزی با بودن یک اقلیت سنی در درون ایران به اوج میرسید.

بجای فرونشاندن کج اندیشی تشکیل دولت، برای کردها وسوسه انگیز بود که خطر خارجی را بعنوان مهمیزی برای امتیازات بکارگیرند. در ماه مارس ۱۹۷۹ غنی‌پلوریان (که ماه دسامبر قبل بعد از ۲۵ سال از زندان آزاد شده بود) باشتابزدگی اظهار داشت «اگر دولت انقلابی با دادن حقوق ملی به مردم کردستان موافقت کند، دفاع از مرزهای ایران در برابر تجاوز خارجی بسیار آسانتر خواهد بود. اما اگر اینکار را نکند، برخی نیروهای خارجی میتوانند از احساسات مردم کردستان سوء استفاده کنند.»²¹ تهدید غیرقابل تردید بود. در هر حال مسئله کرد قبلا اعصاب حساسی را در تهران تحریک کرده بود زیرا که از آن بوی خاطرات سمیتقو، مه‌باد و شیوه‌ای را که عراق به ناراضیان کرد اجازه داده بود تا از خاک آن بعنوان سکوی پرش استفاده کنند، به‌مشام میرسید.

بنابراین «خودمختاری» آنچنانکه در میان کردها برزبان می‌آمد، در تهران بعنوان «جداشدن» صدامیداد. مثلا هنگامیکه جنگ در میوان و سنندج بر سر مشاجره تصرف زمین در ماه ژوئیه و اوت ۱۹۷۹ درگیر شد، بازرگان نخست‌وزیر نتیجه گرفت که «آنها (کردها) صرفا خواستار خودمختاری نبودند، آنها میخواستند از ایران جدا باشند.» هرچند که رهبران کرد بسیار دقت می‌کردند که نشان دهند توضیح آنان در مورد خود مختاری چنین پیامدی نداشته باشد. در واقع، بنظر قاسملو «این مرتجعین بودند که در مورد جدایی طلبی فریاد میکشیدند. چپ کرد خواهان یک خودمختاری سازنده بود.»²² اما دیدگاه تهران درباره کردها تغییر ناپذیر بود: آنان جدایی طلب بودند و جدایی طلب باقی‌میانند.

کردها با یک مانع دیگر روبرو بودند، مانعی که هم جنبه‌های عملی داشت و هم ایدئولوژیک. و آن تقسیم‌بندی مذهبی بود که بیشتر کردها را بعنوان یک اقلیت سنی در سرزمین شیعه برجسته می‌کرد. در سطح عملی روابط کردهای سنی با همسایه‌های شیعه غیرکرد بطور سنتی ضعیف بود و هرازگاهی منجر به انفجار خشونت‌میشد.²³ اکنون رژیم متعصبین شیعه را در هیات امام کمیته‌ها و پاسداران برای کنترل کردستان گسیل میداشت با سلسله درگیری‌های مسلحانه قابل‌پیش‌بینی تقریبا در همه شهرهای کردنشین؛ میوان، سنندج، سقز، پانه، پاوه، و غیره. پس از اولین دور درگیریها در سنندج، تهران با منصوب کردن یک شخص شیعه، آیت‌الله حجت‌الاسلام [!] صفدری بعنوان رهبر پادگان پاسداران هرچه بیشتر احساسات محلی را خشمگین کرد.

جدی‌ترین درگیری اما در نقده شکل گرفت، شهری که جمعیتی مختلط داشت. در اواخر آوریل سال ۱۹۷۹ [اردیبهشت ۱۳۵۸] حدکا یک گردهمایی بزرگ را در استادیوم فوتبال که در قسمت آذری‌نشین شهر قرار داشت، ترتیب داد. کمیته آذری محل از حدکا خواست تا بخاطر اجتناب از تحریکات گردهمایی را در محل دیگری برگزار کند. حدکا نه تنها این درخواست را رد کرد بلکه برخی گروههای حزب‌دموکرات با اسلحه وارد شدند. آذری‌ها خود را برای آنان آماده کرده بودند. همینکه گردهمایی شروع شد چند گلوله شلیک گردید که بسرعت منجر به درگیری شد. یک باند آذری شروع به غارت روستاهای کردنشین کردند و حداقل ۲۰۰ نفر کشته و ۱۲ هزار کرد بیخانمان شدند.²⁴

کردهای شیعه جنوب‌تر از سنندج درباره انقلاب اسلامی احساسی متفاوت از برادران سنی خود داشتند. [کردهای] استان کرمانشاه خاطر نشان می‌کردند که هیچ دلبستگی به خودمختاری ندارند. آنان حداقل در آغاز میخواستند بخشی از جمهوری شیعه باقی‌مانند و رژیم در استخدام کردن «پیشمرگان مسلمان» برای جنگیدن علیه ناسیونالیست‌ها و چپ‌ها در مناطق شمالی‌تر تا اندازه‌ای دچار مشکلات بود. در واقع سنی‌ها و شیعیان در سال ۱۹۷۹ در روستاهای مختلط استان کردستان باهمدیگر گلاویز شدند.

باوجود این در سطح ایدئولوژیک بود که چشم‌اندازهای کردها در مورد محدوده اداره امور خود بطور جدی دچار ابهام گردید. خمینی قبل از رسیدن به قدرت و علیرغم اینکه نوشتجات مفصلی در باره مسائل اجتماعی، الهیات، اقتصادی و سیاسی داشت، در مورد اقلیتهای قومی هیچگاه نظری ابراز نکرده بود. معهذاً مشکلات ایران انقلابی به اندازه کافی فرصت در اختیار وی قرار داد تا چنین کند. نگرانی اولیه خمینی استراتژیک بود. این از نخستین دیدار شیخ عزالدین باوی در ماه آوریل ۱۹۷۹ پیداست: «هنگامیکه ویرا ترک‌میکردم، وی (خمینی) یقه عبا مرا گرفت و به من گفت: آنچه که من از شما می‌خواهم امنیت کردستان است.»²⁵ در ماه‌های اول وی مایل بود که به دولت اجازه دهد تا با کردها در مورد خودمختاری‌شان گفتگو کنند. آنطوری که بازرگان نخست‌وزیر گفت (هرچند نظرات خود وی درباره خودمختاری در شرایط دشواری قرار داشت):

ما خواهان رسیدن به توافق با کردها بودیم هرچند ما با آدمهای رادیکالی سروکار داشتیم که کمی بیش از حد تندرو بودند. ما گفتیم «بگذار آنها هر چه دلشان می‌خواهد انتخاب کنند.» و هنگامیکه آنان شروع به گفتگو درباره خودمختاری کردند ما حتی آنرا نیز قبول کردیم.²⁶

پیش‌نویس قانون اساسی اسلامی که در ماه ژوئن ۱۹۷۹ چاپ شد در عین حالیکه خودمختاری را مطرح نمی‌کرد، وعده‌میداد که «فارسها، ترکها، کردها، عربها، بلوچها، ترکمن‌ها و دیگران از حقوق برابر برخوردار خواهند شد.»²⁷ این [قانون اساسی] حتی دکتربینی را که بعدها تصویب شد، یعنی حکومت رهبر روحانی اعلا (ولایت فقیه) را نیز پیشنهاد نکرده بود. خمینی تمایل داشت که اجازه دهد پیش نویس مستقیماً به رفراوندوم مردمی گذاشته شود. فاجعه‌آمیز اینکه این بازرگان و بنی‌صدر بودند که اصرار داشتند که پیش‌نویس باید بدواً به یک مجلس موسسان انتخابی تقدیم و اصلاح شود. آنان از پیش‌بینی این امر ناتوان بودند که اینکار سیل‌بند را در برابر روحانیون رادیکال باز می‌کند. برعکس این آیت‌الله علی‌اکبر رفسنجانی بود که به آنان اخطار کرد، «شما فکر می‌کنید چه کسانی برای این مجلس موسسان انتخاب خواهند شد؟ یک‌مشت بنیادگرای متعصب و نادان که آنچنان لطمه‌ای بزنند که شما همواره از اینکه اصلاً آنها را گردهم آورده‌اید تاسف خواهید خورد.»²⁸ و ثابت شد که همین‌طور هم بود. یک مجلس خبرگان ۷۳ نفره در ماه اوت گردهم آمدند؛ ۵۵ نفرشان روحانی بودند.

برای این بنیادگرایان کمک به خمینی برای تغییر عقیده در مورد پیش‌نویس کار مشکلی نبود. در ماه نوامبر وی توضیح داد که چرا هر نوع اشاره‌ای به اقلیتهای قومی حذف شده بود:

گاهی کلمه اقلیتها به‌منظور اشاره به مردمانی چون کردها، لرها، ترکها، فارسها، بلوچها و ازاین قبیل هستند. این مردمان را نباید اقلیت نامید زیرا که این اصطلاح نشان می‌دهد که بین برادران اختلاف وجود دارد. چنین اختلافی هیچ جایی در اسلام ندارد. بین مسلمانانی که به‌زبانهای مختلف مثلاً فارسی و یا عربی تکلم می‌کنند هیچ اختلافی وجود ندارد. به‌احتمال قوی چنین مشکلاتی توسط کسانی ایجاد شده‌است که تمایلی ندارند که کشورهای مسلمان متحد شوند. . . آنها مسائل ناسیونالیسم، پان-ایرانیسم، پان-ترکیسم و ایسم‌هایی ازاین قبیل ایجاد می‌کنند که با تعالیم اسلام در تضاد هستند. نقشه آنان نابودی اسلام و فلسفه اسلامی است.²⁹

بنابراین حتی صحبت درباره اقلیتهای قومی در قلمرو اسلامی تخلفی علیه مذهب واقعی بود.

اگر کردها را نمیشد بعنوان یک اقلیت قومی مشخص کرد، شاید اکثریت آنان می‌توانستند دست به دامن موقعیتی بعنوان اقلیت سنی شوند. تردید نبود که اختلاف آنها و موقعیت فرودست آنها در حکومت شیعه، بازتاب وارونه موقعیت شیعیان در عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی بود. آنان مردم عام یعنی امه بودند، درمقایسه با شیعیان که مردمی مخصوص یعنی خاصه بودند. با این حال اینجا هم در حالیکه پیش‌نویس قانون اساسی چهار مکتب شرعی سنی‌ها را با اسم برسمیت می‌شناخت، متن نهایی آن این اسامی را حذف کرد درحالی‌که بر ماهیت شیعه حکومت تأکید میکرد از طریق این خواست که کارمندان ارشد دولت، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بایستی شیعه باشند.

اگر آنان نه‌بعنوان کرد و نه سنی هویتی نداشتند، در اینصورت موجبی برای دادن رای به قانون اساسی وجود نداشت. بنابراین کردها تقریباً باتفاق آرا ازدادن رای خودداری کرده و هر جا که توانستند صندوقهای رای را سوزاندند. تنها کردهای شیعه کرمانشاه در آن شرکت کردند.³⁰ در ماه ژانویه ۱۹۸۰ [بهمن ۱۳۵۸] خمینی به‌اندازه کافی ملایمت نشان داده قول داد که اصلاحیه‌ای در قانون اساسی انجام گیرد طوریکه انجام عادات مذهبی سنی‌ها در مناطقی که آنان اکثریت دارند تضمین شود. با وجود این هیچگونه اصلاحیه‌ای از این نوع در دسترس نبود و کردها این وعده را بعنوان ترفندی برای راضی کردن آنان به شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری تفسیر کردند.³¹

از همان ابتدا شیخ‌عزالدین به ناسیونالیستهای کرد یک توجیه مذهبی داده بود برای مخالفت با تاریک‌اندیشی رژیم جدید. وی بعنوان یک روحانی آزادمش و یک چپ‌گرا بیشتر با کومه‌له همخوانی داشت تا با حدکا و این‌امر از وی یک روحانی سنی نادر ساخته بود. با این حال وی هر اندازه هم که بحث‌انگیز بود، معیارهای پندآموز شخصی‌اش احترام وسیعی را برایش تضمین کرده بود.³² بنابراین باتوجه به مقام شخصی، روحانی و ملی‌گرایانه‌اش، وی یک کاندیدای طبیعی بود برای پرکردن خلاء رهبری در مه‌آباد هنگامیکه رژیم پهلوی سقوط کرد.

شیخ‌عزالدین دکتربین ولایت‌فقیه را و بدینترتیب عملاً خود خمینی و شورای نگهبان را با کلمات زیر مردود شمرد:

آنچه که ما داریم نه یک دولت مذهبی بلکه یک دیکتاتوری بنام اسلام است . . . نقش روحانیت اینست که در شناخت خداوند مرشد باشند و شما حتی برخی از روحانیون شیعه را نیز پیدامیکنید که مخالف مفهوم ولایت فقیه هستند. این رژیم اسلامی نیست. . . هرگونه حکومت مذهبی منجر به دیکتاتوری میشود، و مذهب وسیله‌ای میشود برای زدن، اعدام و کشتن بنام خداوند.³³

باورنکردنی بود که خمینی چنین انتقادی را فراموش و یا ببخشد. باوجود این شیخ عزالدین فراتر رفت:

من معتقد به جدایی دین از دولت هستم. هرگاه که دولت دینی برقرار شده است، دوگماتیک، و ضد دموکراتیک بوده است. دولت باید به دموکراسی و اختلاف نظر سیاسی اجازه بروز بدهد.³⁴

چنین ایده‌هایی بنظر میرسد که متعلق به اروپائیان باشد تا به افکار سیاسی اسلامی و مطمئناً در ایران شیعه هیچ جایی نداشت. از اینجهدت جای تعجب نبود که به شیخ از دیدگاه قم بعنوان یک تکفیری نگریسته شود.

برآورد اینکه کردهای پرهیزکار تا چه اندازه نظرات مذهبی شیخ عزالدین را قبول داشتند مشکل است، اما استدلال وی به نفع یک خودمختاری ملی، بزرگواری و سبک زندگی خود وی حمایت گسترده‌ای را برایش به‌ارمغان آورده بود. وی خود را از ادعای جهانشمول بودن اسلام که در قم پیش‌کشیده‌میشد و از این راه خودمختاری قومی را نفی میکردند، با استدلال زیر کنار میکشید:

اسلام ملزم نمیکند که تمام مسلمانان باید توسط تنها یک گروه مردم اداره شوند. اسلام اینرا برسمیت می‌شناسد که مردم به گروهها و ملتها و قبایل مختلفی تقسیم شده‌اند. در اسلام هیچ دلیلی مبنی بر اینکه این گروهها نباید امور خود را اداره کنند، وجود ندارد.³⁵

چنین نظراتی اما بکارگرفته میشد تا دیدگاه خمینی را در مورد دنیای کردها تایید کند. وی شیخ عزالدین و قاسم را شخصاً در مورد درگیری‌هایی که در مناطق تحت‌کنترل آنان در ماههای ژوئیه - اوت سال ۱۹۷۹ [تیر - مرداد ۱۳۵۸] صورت‌گرفت مستقیماً مسئول میدانست هرچند آشکار بود که آنان با موج حوادث کشیده‌شده بودند. مبلغین رژیم شروع کردند به اینکه به شیخ عزالدین (افتخار دین) بگویند ضدالدین (مخالف دین). قاسم هم از کرسی ۷۳ نفره مجلس خبرگان که وی برای آن انتخاب‌شده بود، محروم گردید. هردوی آنان بعنوان فتنه‌انگیز نگریسته شدند و حدکا منحل و «حزب شیطان، فاسد و عامل بیگانگان» اعلام شد.³⁶

تنها بعدها بود که زیر فشار جنگ با عراق رژیم یک دیدگاه سازگار با سنی‌ها در پیش گرفت و تلاشهایی جدی بکار گرفت تا نظر روحانیون سنی کرد را برای پشتیبانی از دولت جلب کند.

اختلاف در درون و در بیرون

در پایان نخستین سال پرماجرا، چنین وضعیتی بطور قابل‌درکی منجر به از دست رفتن صبر از جانب رژیم و از دست دادن امید از جانب کردها شده بود.

نابسامانی‌های ماههای مارس - آوریل سال ۱۹۸۰ [فروردین ۱۳۵۹] دولت را در تهران برانگیخت تا به یک تهاجم بزرگ مبادرت کند. مقرر شد که سلطه کامل بر سراسر کشور حاصل شود و این ترس وجود داشت که یک کردستان آزاد شده نمونه‌ای خطرناک برای دیگر نقاط ایران خواهد شد. بنی‌صدر که بشدت از وجود دشمنان روحانی خود در قم آگاه بود، به‌صلاحتش نبود که ضعیف ظاهر شود. اما جنگ در کردستان آنچنان نامحبوب بود که وی ناچار بود به ارتش در مورد عواقب نافرمانی اخطار دهد. در اواخر ماه آوریل دولت کنترل بیشترین نقاط کردستان را به قیمت تقریباً یک‌هزار کشته در نبرد بدست آورد.

هنگامیکه موضوع یافتن یک راه‌حل مسالمت‌آمیز پیش آمد، تلاشهای بنی‌صدر توسط روحانیون تندرو همانند آیت‌الله محمد بهشتی که خواستار «پاکسازی» تمام منطقه بود، بر باد داده شد.³⁷ غنی بلوریان که حاضر نشده بود کرسی خود

را بعنوان نماینده مهاباد اشغال‌نماید، خود را در شرایطی یافت که در مطبوعات در حال دفاع از همکاریانش بود در مقابل آیت‌الله خلخالی. این آخرین خدمت وی به حزب بود.

در درون حدکا تنش‌های درمیان دو خواست ظاهراً ناهم‌ساز بوجود آمده بود؛ موقعیت را غنیمت شمرده خودمختاری را بدست آورد و [یایینکه] به استقبال انقلاب رفته، از آن حمایت کرده و خود را با آن منطبق ساخت. شکافی بوجود آمده بود که پل‌زدن بر روی آن بطرز روزافزونی ناممکن می‌نمود. کاملاً جدا از مشکلات برخورد با تهران، تلاش برای مذاکرات مجدد به‌سویی میرفت که با عزم کومه‌له مبنی بر ادامه جنگ تضعیف‌میشد.

وانگهی کردستان تبدیل به میدان نبرد بسیاری از مخالفین رادیکال رژیم شده بود و این امر کنترل سیاسی کردها را بر مبارزه کاهش داده بود. در سراسر تابستان حدکا، کومه‌له، فدائیان خلق و مجاهدین با گذاشتن کمین در مسیر ستونهای سپاه پاسداران مشغول یک پیکار چریکی شدید بودند. دولت بمدت سه ماه هیچ تلاشی برای بازپس‌گرفتن مهاباد، بوکان و سردشت انجام‌داد.

تلاشهای متناوب حدکا برای مذاکره با رژیم هیچ نتیجه‌ای نبخشید جز اینکه برخی از کردها را تشویق به ملحق‌شدن به کومه‌له بکند. حدکا در کنگره چهارم خود در ماه فوریه [بهمن‌ماه] موافقت خود را برای پیگیری تلاش بمنظور یافتن یک راه‌حل مسالمت‌آمیز اعلام کرده بود. اما با توجه به سرخوردگی از مذاکرات و قانون اساسی پایان سال ۱۹۷۹، بطور بی‌امانی بسوی جنگ سوق داده شد. به اعضای خود فرمان داد که بسوی کوهها عقب‌نشینی کنند. عده‌ای از شیوه‌ای که بنظر میرسد حزب تصمیمات کنگره چهارم را رها میکرد و اینکه چگونه از تلاشهایی که حزب‌توده از درون سیستم برای مذاکره انجام‌میداد منحرف‌میشدند، هرچه بیشتر نگران میشدند.

در اواخر ماه مه [اوایل خردادماه] غنی بلوریان و شش نفر دیگر از اعضای کمیته مرکزی حزب در اعتراض به رهبری قاسملو و باصطلاح عدول وی از کنگره چهارم، عضویت خود از حزب را ترک کردند.³⁸ آنان همچنین قاسملو را به این دلیل محکوم کردند که در شرایطی که خطر روزافزون برای ایران وجود داشت از بغداد کمک دریافت‌میکرد و اینکه خودمختاری کردستان تنها بعد از تضمین انقلاب ضدامپریالیستی ایران میتواند مطرح‌شود. آنان حدکا را متهم میکردند که با انجام مبارزه مسلحانه بازیچه دست امپریالیسم شده بود. این استدلال کاملاً منطبق با سیاست حزب توده مبنی بر حمایت از رژیم اسلامی بود. بلوریان متعاقباً برخی مکاتبات قاسملو با عراقیها را منتشر ساخت اما در فراهم آوردن دلایل مستندی بر علیه وی ناکام ماند.³⁹ درحقیقت حدکا هیچگاه با نیروهای عراقی بر علیه ایران همکاری نکرد.

این طغیان امواج شوک‌دهنده‌ای در درون حزب پخش کرد. هرچه‌باشد بلوریان با یک محکومیت زندان ۲۵ ساله میهن‌پرستی خود را اثبات کرده بود. اما توازن وفاداری به‌نفع قاسملو بود و به متمرکبین بزودی برجسپ «گروه جاشهای شش‌نفره»⁴⁰ زده شد، بدین‌ترتیب آنان به گروه کردهای مزدور رژیم تنزل داده شدند. در همین ایام انشعاب مشابهی در درون فداییان خلق بوقوع پیوست اما این اکثریت بود که تصمیم‌گرفت سیاستی مشابه حزب توده اتخاذ‌نماید. تنها اقلیتی به انجام مبارزه مسلحانه متعهد باقی‌ماندند.

ایران سرگرم تحریکات خود بود. آنان با تبلیغات شیعه‌گری و نکوهش صدام‌حسین، دشمنی عراق را برانگیخته‌بودند. آنان از قبل به پارت‌دموکرات کردستان [عراق] البته عمدتاً برای شکست دادن حدکا کمک کرده‌بودند و اینک مشغول مذاکره با اتحادیه‌میهنی کردستان عراق بودند. در اواسط تابستان سال ۱۹۸۰ درگیر شدن جنگ محتمل بود، اما ایران با تجهیزات ضعیفی که داشت نمیتوانست با آن روبرو شود. ارتش [ایران] بدلیل فرار از خدمت و تصفیه‌ها لت‌وپار شده بود. سه‌لشکر از یازده لشکر باقی‌مانده ارتش از قبل برای آرام نگاهداشتن کردستان در آنجا مستقر شده‌بودند. هنگامیکه عراق در اواخر سپتامبر ۱۹۸۰ حمله کرد، انتظار میرفت که ایران بسرعت تسلیم‌شود.

بنظر میرسد که حمله عراق یک فرصت طلایی باشد برای کردها تا از شرکت کنترل دولت کاملاً راحت شده و یا اینکه بتوانند شرایط خود برای خودمختاری مورد نظرشان را دیکته‌کنند. یک گزینش میتواند حمایت بی‌قید و شرط حدکا از تمامیت ارضی ایران باشد باین امید که تهران پاداش چنین حرکتی را خواهد داد. اما قاسملو که انتظارات اندکی از یک روحیه متقابل در تهران داشت، خود را به اندازه کافی قوی میدانست تا اصرار ورزد که تهران اصول خودمختاری کردها را بپذیرد و نیروهایش را از کردستان خارج کند پیش از آنکه حدکا اسلحه‌هایش را به سمت متجاوزین عراقی برگرداند. با توجه به طرزفکری که در تهران وجود داشت، چنین اولتیماتومی تنها بعنوان خیانت محسوب‌میشد.

شکست و اختلاف بازم بیشتر عمر امیدهای کردها کوتاه بود زیرا که ارتش ایران با دفاع قاطعانه‌شان از خوزستان در ماه اکتبر پیش‌بینی‌ها را به چالش کشیدند. طی چند ماه آینده ارتش نگران هضم یورشهای عراقیها بود و کردها را عمدتاً بحال‌خودشان گذاشتند. حدکا و کومه‌له در محل قادر بودند که مدارس و شوراهای منتخب روستا و شهرداری را در مراکزی که در اختیار داشتند، برقرار کنند.

با وجود این به‌تعبیر سیاسی هردوی آنان متوجه زمان بوده و در انتظار تلاش ایرانیان برای بازپس گرفتن این مناطق بودند. در ماه اوت ۱۹۸۱ مسعود رجوی رهبر مجاهدین با رئیس جمهور سابق و فراری بنی‌صدر تشکیل شورای ملی مقاومت را اعلام کرده بودند. منشور شورای ملی مقاومت از جمله آزادیهای مدنی، استحکام زمینهای کشاورزی بعنوان اشتراکی، احترام به مالکیت، برابری برای زنان و شوراهای انتخابی و مشورتی را وعده میدادند و همه چیز حساب‌شده بود طوری که مشخصاً به اقشار پائینی طبقات متوسط که [شورای ملی] مقاومت بیشترین نیروی خود را از آنان میگرفت توسل میجستند. حدکا بدنبال کنگره پنجم خود تصمیم گرفت که به شورای ملی مقاومت بپیوندد، اما عده‌ای احساس میکردند که تصمیم شتابزده و غیر عاقلانه بوده و حدکا بعنوان یک عضو بی‌آرام باقیماند.

در تابستان ۱۹۸۲ [۱۳۶۱] ایرانیها به حمله‌ای که مدتها بود انتظارش میرفت دست زدند. ابتدا نیروهای دولتی نمیتوانستند که بسوی جنوب پیش‌بروند و به ارتشی که در امتداد جبهه جنوبی مستقر شده بود بپیوندد. بالاخره در ماه نوامبر بود که آنها جاده بلحاظ تاکتیکی با اهمیت سردشت - پیرانشهر را که در مسیر آن حدکا قادر به نقل‌وانتقال نیروها و تدارکات خود بود، مجدداً تسخیر نمایند. از دست دادن این جاده حدکا را ناچار کرد تا از ارتفاعات دوروبر سردشت یک مبارزه صرفاً چریکی را پایه‌گذاری کند. در ماه سپتامبر موقتاً شهر بوکان را دوباره تصرف کرد تا نشان دهد که هنوز یک نیروی فرسوده نیست. در اواخر سال ۱۹۸۳ عملاً تمامی مناطق کردستان که در دست نیروهای شورشی بودند مجدداً توسط نیروهای ایرانی تصرف شده بودند.

در ماه ژوئیه ۱۹۸۴ [تیرماه ۱۳۶۳] نیروهای ایرانی سرانجام اعلام کردند که حدکا را از استحکامات مرزی در اورامان بیرون کرده و با استفاده از هلیکوپتر قله‌های کوهها را تسخیر کرده و بر روستاهای اطراف مسلط شده بودند. ایرانیها هر جا هم که لازم دیدند - درست مانند عراقیها - روستائیان را در مناطق مرزی بیرون رانده تا یک کمربند امنیتی ایجاد نموده و بدین ترتیب چریکها را از حمایت محلی محروم سازند. حدکا بدرون عراق رانده شد چنانکه از طرف اتحادیه میهنی برای مبارزه علیه نیروهای ایرانی کمک دریافت کرد.

از همان حملات تابستان ۱۹۸۲ پیدابود که حدکا و کومه‌له مشکل بتوانند بدون عواقب ناخوشایند همدیگر را نادیده بگیرند. علیرغم عدم توافق بر سر عضویت حدکا در شورای ملی مقاومت، کومه‌له در ماه نوامبر ۱۹۸۲ موافقت کرد که فعالیتهای نظامی خود را تحت یک فرماندهی مشترک با حدکا هماهنگ کند. طی دو سال و اندی دو حزب حدکا و کومه‌له چندین عملیات نظامی مشترک موفقیت‌آمیز انجام دادند. در ماه نوامبر ۱۹۸۴ [آبانماه ۱۳۶۳] اما، یک منازعه بر سر مالکیت زمین و کشته شدن یک فرمانده حدکا توسط کومه‌له یک جنگ درنده و خانمانسوز بین آنان در گرفت که بطور خسته‌کننده‌ای بمدت چهار سال و اندی ادامه داشت و در مراحل از آن هیچکدام از طرفین زندانی نمیگرفتند.⁴¹ توافق بر سر یک آتش‌بس تنها هنگامی انجام گرفت که دوطرف با نیروهای ایرانی مواجه شدند.

پشت‌سر این درگیری اختلافات عمیق ایدئولوژیک بین این دو گروه بود. در ماه ژوئیه هیات حدکا امکان یک توافق در مورد منازعه با تهران را بررسی کرده بودند. این امر موجب کشمکش با کومه‌له شد ولی همچنین منجر به استعفای آنان از شورای ملی مقاومت گردید. تصمیم ترک شورا توسط شخص قاسملو اتخاذ شد و بسیاری از چپ‌گرایان درون شورا را رنجیده‌خاطر کرد. حدکا اینک بین آنها یکی که در تعهدات شورای ملی مقاومت و یا کومه‌له سهیم بوده و خواستار سرنگونی رژیم بودند و آنانیکه هنوز به یک سازش امیدوار، در کشاکش قرارداد است.

علائم دیگری از فشار در درون حدکا بر سر مسئله رهبری موجود بودند. بدنبال کنگره ششم حزب در ژانویه ۱۹۸۴ [بهمن‌ماه ۱۳۶۲] افراد مردد را از صفوف خود پاکسازی کرده بود که مشهورترین آنان کریم حسامی عضو قدیمی و برجسته حزب بود که از سال ۱۹۸۰ فرد چشمگیری بود زیرا که وی با نظرات - ونه با استعفای - گروه شش نفره سالهای قبل همسویی داشت.⁴²

کومه‌له نیز وارد یک دوران عقب‌نشینی شده بود. به لحاظ ایدئولوژیک آنان همواره ایده «پورژوایی» مبارزه صرف برای ملت کرد را طرد کرده بودند. اما این نقطه نظر بیشتر متوجه نمایندگی قوی روشنفکران آن بود تا بدنه نسبتاً

کوچکتر کارگران و دهقانان درون آن. در سال ۱۹۸۲ کومهله به دو گروه کوچکتر چپ ایرانی (سهند و بعضی از اعضای پیکار که خود انشعابی بود از سازمان مجاهدین)⁴³ پیوست تا حزب کمونیست ایران را تحت رهبری یکی از بنیانگذاران کومهله یعنی عبدالله مهتدی ایجاد نماید.

موجودیت کومهله بطور رسمی پایان پذیرفت هرچندکه نام آن در کردستان همچنان باقیماند. کومهله با افشای نه تنها حدکای امروزی بلکه همچنین [با افشای] لحظه شکوهمند سال ۱۹۴۶ آن در مهاباد احساسات کردها را نادرست ارزیابی کرد. در طول شش سال بعد بسیاری از جنگجویان و طرفداران آن از حزب کمونیست ایران دور شدند زیرا که علیرغم بخش قوی و نامتناسب کردی آن، این حزب رنگو بوی کردی ویژه خود را از دست داده بود.

هنگامیکه سرانجام کومهله در سال ۱۹۹۱ هویت کردی خود را بازیافت، به لحاظ نفرت از آن گروههای کوچکی که در سال ۱۹۸۲ با آنها متحد شده بود، ضعیفتر بود. تصمیم به رجعت به هویت کردی اینک نوعی دیگر از نفاق را موجب شد و آنهم تشکیل گروهی جدید، حزب کمونیست پرولتاری ایران بود که مهتدی و هوادارن وی را بعلت چسپیدن به بقایای ناسیونالیسم نکوهش میکردند.

پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸ آرامش اندکی برای کردهای ایران به همراه داشت. لافزنی قاسملو مبنی بر اینکه نیروهای کرد هنوز یکربیع میلیون نیرو را گرفتار کرده بودند، یک خودستایی بیهوده بود. موقعیت وی ضعیف بود و او اینک متقاعد شده بود که ناچار بود با رژیم به گفتگو بنشیند. علیرغم جدلی که پیشنهاد مذاکره با رژیم در صفوف حدکا موجب شده بود، قاسملو قبلا طی کنگره هشتم در ماه ژانویه سال ۱۹۸۸ اینرا به امری مرکزی در حزب تبدیل کرده بود. وی این امر را بر سه عامل بنا نهاده بود: هیچ راهحل نظامی وجود نداشت؛ هنگامیکه جنگ ایران و عراق پایان میپذیرفت ایران برخورد خود با کردها را مورد ارزیابی مجدد قرار خواهد داد؛ سرانجام باتوجه به اینکه خمینی توان خود را از دست میداد، یک شانس واقعی برای آغازی تازه از روابط بین کردها و جمهوری اسلامی موجود بود.

معهدا چنین استدلالاتی و تلاشهای قاسملو برای به پیش بردن آن موجب یک شورش جدی در درون حدکا گردید. در درون حزب همواره یک جناح سوسیالیستی قوی وجود داشته است، جناحی که احتمالا همان اندازه مکتبی بود که کومهله. اعضای این گروه اینک قاسملو را متهم میکردند که حدکا را از سوسیالیسم به سوسیال دموکراسی منحرف کرده و با انجام چنین کاری پایگاه توده‌ای حزب را به خطر میانداخت. پانزده نفر از اعضای کمیته اجرایی اعتراض کردند که پس از اینکه پنجاه هزار کرد در نتیجه سرکوبهای رژیم جان خود را از دست داده بودند، مذاکره غیرقابل تصور بود. در پس چنین موضوعهایی اما، نارضایتی عمیق از شیوه مستبدانه قاسملو قرارداد داشت که از زمان کنگره ششم رشد یافته بود.

این شورشیان که رهبرشان جلیل گادانی بود، از کنگره خارج شده و حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی را تشکیل دادند. آنان یک حمایت محکم در میان چپگرهای حدکا و دیگرانی را که رنجیده از آنچه که آنان روشهای غیردموکراتیک قاسملو میخواندند بخود جذب کردند. این نفاق، همچنانکه نفاق سال ۱۹۸۰، کاملا شدید بود؛ همانند بلوریان، گادانی یکی از قدیمیترین فعالین و تقریبا مترادف با خود حدکا بود.⁴⁴

رهبری انقلابی بسرعت با کومهله صلح کرد، چیزی که حدکا برایش انجام آن مشکل مینمود. با وجود این وزن حزب به سمت قاسملو بود و طی دو سال بعد و فروپاشی امپراطوری شوروی و اعتبار مارکسیسم و چپ طرفدار شوروی، حدکا - رهبری انقلابی تضعیف گردید. رهبری انقلابی هرچند که بدنال یک سازش با حدکا بود، رهبری این حزب احساس نمیکرد که تمایلی برای دادن امتیازاتی داشته باشد و عمیقا «انحرافیون»، نامیکه به آنان داده بودند را رنجیده خاطر کرد.

در این اثنا قاسملو توسط دوستش جلال طالبانی مطلع گردید که تهران علاقمند به گفتگو میباشد. این یک خبر خوش بود و یک سری دیدارهای مخفی در دسامبر ۱۹۸۸ تا ژانویه ۱۹۸۹ [آزماه - دیماه سال ۱۳۶۷] در شهر وین ترتیب داده شد. قاسملو از اینکه درمیافت نمایندگان تهران نه خواست خودمختاری و نه این تقاضا را که مناطق کردنشین لازمست بلحاظ اداری متحد گردند بعنوان [خواستهای] غیرقابل دستیابی رد نمیکردند، فوق العاده دلگرم شده بود، هرچند که این مطالب را قبول هم نکرده بودند. در ماه مارس [اسفندماه] قاسملو با ناامیدی خبریافت که ایران میخواهد که این گفتگو را قطع کند.

در ماه ژوئن [خردادماه] اندکی پس از مرگ خمینی، قاسملو شنید که تهران مایل است گفتگوها را از سر بگیرد. وی از چشم‌انداز آن به هیجان آمد اگرچه حتی دستور جلسه صرفاً مربوط به یک برنامه عفو برای پیشمرگانش بود و نه یک توافق سیاسی. بعد از خمینی فرصتی برای یک آغاز جدید وجود داشت. هنگامیکه هیأت مذاکره‌کننده ایرانی به آپارتمانی در شهر وین وارد شد، قاسملو قبلاً با دستیارش و یک میانجی قابل اعتماد در انتظارشان بودند. هرسه نفر به ضرب گلوله به قتل رسیدند.⁴⁵ این چهلمین روز عزاداری آیت‌الله فقیه بود.

ترور قاسملو ضربه‌ای عمیق بود بر امیدواری کردها. بسیاری از کسانی که شخصاً با وی آشنایی داشتند او را بعنوان یک سیاستمدار ماهر در تمامی کردستان میشناختند. دکتر صادق شرف‌کندی، که یک همکار نزدیک وی بود رهبری حزب را بدست گرفت. حدکا - رهبری انقلابی نمیتوانست بر سرنوشت قاسملو مباحثات کند:

دکتر قاسملو قربانی مصیبت‌بار اشتباهات سیاسی خود و موضع سازشکارانه در برابر تروریست‌های مرتجعی شد که بر جمهوری اسلامی حکومت میکنند... ما امیدواریم که مرگ دکتر قاسملو درس عبرتی باشد به آنانی که از سیاست کنگره هشتم مبنی بر سازش در مورد مبارزه مسلحانه حمایت کردند.⁴⁶

شش هفته بعد یک رهبر برجسته کومله در لارناکا [قبرس] ترور شد.⁴⁷ شرف‌کندی نیز دیری نپایید. وی همراه با سه تن از همکارانش در ماه سپتامبر ۱۹۹۲ اندکی پس از حضور در کنگره انترناسیونال سوسیالیست در شهر برلین به قتل رسید. جانشین وی یکی از اعضای کمتر شناخته شده حزب یعنی مصطفی هجری بود.

یک مبارزه بدون وقفه سال ۱۹۹۳ هم حدکا و هم کومله دچار قهقرای شدید شدند: شکست در میدان جنگ، نابسامانی درونی و ترور. یک پادگان دویست هزار نفره کنترل مناطق کردنشین را - جز بهنگام تاریکی - در اختیار داشت.

رژیم طی مدتی طولانی و به اندازه کافی احساس امنیت کرده بود تا بدرجاتی آزادی فرهنگی، شامل انتشارات و برگزاری مراسم‌های فرهنگی را مجاز کند.⁴⁸ با وجود این در دشمنی با گروه‌های سیاسی کرد همچنان سرسخت باقی ماند بخشاً بدلیل کمین‌های زیادی که برای پاسداران گذاشته میشد و اینکه تعداد کشته‌هایشان رویه افزایش بود.

اینک هیچگونه سخنی از مذاکرات در میان نبود. دولت در عوض مبادرت به یک سری حملات هوایی و توپخانه به مراکز حدکا و کومله در داخل کردستان عراق نمود که موجب تلفاتی گردید و بسیاری از کردهای عراق را مجبور به فرار از دهکده‌های مرزی‌شان نمود. تهران بخشاً در مقابل تهدید الگوی کردهای عراق که از سال ۱۹۹۱ باین سو از آزادی ملی نسبی برخوردار بودند، عکس‌العمل نشان میداد. اما پاییز [آنسال] بدنبال امتناع طالبانی و بارزانی از بیرون راندن شورشیان کرد ایرانی از عراق، یک «نیروی عکس‌العمل سریع» تشکیل داد برای مصدود کردن مرزها - درست همانکاری که سال قبل در مورد شورشیان [کرد] ترکیه انجام داده بودند.

با وجود این سیاست تهران قابل درک بود. آنان هیچگونه چشم‌انداز واقعی برای محو کردن نه حدکا و نه کومله نداشتند زیرا در این زمان هردو حزب مترادف بودند با گرایش ملی‌ای که توسط بیشتر کردها احساس میشد. بنظر میرسد که متلاشی شدن هر کدام از این احزاب بعلت عدم توافقات داخلی بیشتر محتمل بود تا توسط حملات خارجی.

حدکا مکرراً و صریحاً اظهار داشته بود که هیچگونه باور و یا توقعی در سر نداشت مبنی بر اینکه بتواند در یک جنگ چریکی پیروز شود، و اینکه هیچ آلترناتیوی برای راه حل از طریق مذاکره وجود نداشت.⁴⁹ با وجود این در بدنه حزب کسانی با جار و جنجال سخن از جدایی میگفتند اگر چنانچه رژیم اسلامی همچنان در برابر خواست خودمختاری انعطاف‌ناپذیر باشد. همچنانکه در ترکیه، انکار مصرانه و نرفتن زیر بار ایده خودمختاری کم کم داشت نشانه‌هایی از فراهم آوردن جدایی‌طلبی واقعی را بروز میداد.

پاسخ تهران به این شورش، دو وجه حیاتی چالشگری کردها را نادیده می‌گرفت. اول اینکه بیشترین عملیات چریکی در نزدیکی مرز عراق انجام میگرفت، فعالیتهایی که دور از زادگاه هواداران‌شان در طول و عرض کردستان صورت میگرفت. همچنانکه یک عضو دفتر سیاسی حدکا خاطر نشان ساخت، «آنها (تهران) تجهیزات بسیار بهتری دارند؛ آنها تمامی امتیازات یک حکومت را دارا میباشند. اما آنان هیچگونه پایگاه سیاسی ندارند. تنها پایگاه آنها

قلعه‌نظامی در نوک هر تپه‌ای است.⁵⁰ میلیتاریزه شدن کردستان اهداف بالقوه بیشتری را برای چریکها فراهم می‌آورد و گرایش‌های ناسیونالیستی را در میان اهالی غیرنظامی عمیقتر می‌کند.

آزادی چریکها در زندگی کردن در میان مردم کردستان از زمان انقلاب یک نشانه کلیدی بود از پیشرفت جنبش ملی. یک نشانه دیگر در زمان انتخابات ریاست جمهوری ماه ژوئن ۱۹۹۳ [خردادماه ۱۳۷۲] به نمایش گذاشته شد. کردستان بعنوان تنها استانی که اکثریت رای‌دهندگان آن یک کاندیدای اپوزیسیون را بر فرد متصدی [ریاست جمهوری] یعنی علی‌اکبر رفسنجانی ترجیح دادند، خود را برجسته کرد. و سرانجام اینکه گرایش‌های ملی‌گرایی بسوی جنوب که عمدتاً مناطقی شیعه‌نشین هستند سرایت کرد بخشا بخاطر انزجار از وحشیگری دولت علیه کردهای مناطق شمالی‌تر آنان و تا اندازه‌ای هم بعزت نامحسوبیت و هزینه‌های انسانی حمایت از رژیم ای‌دنولوژیک در جنگ علیه عراق در سالهای دهه ۱۹۸۰.

طعنه‌آمیز اینکه، مورد اعتمادترین متحدین تهران در کردستان در سال ۱۹۹۳ در میان عشایر شیعه افراطی اهل حق یعنی گوران و سنجایی بودند. از زمان سرکوب روسای عشایر توسط رضاشاه اقتدار سیدهای حیدری بطرز چشمگیر رشد کرده بود. شیخ نصرالدین بعنوان رهبر قدرتمند گوران سربرآورد، همانندی دیرگاهی در قیاس با ظهور شیخ‌های تسنن در پایان قرن نوزدهم عثمانیها در کردستان. اهل حق که از موقعیت آسیب‌پذیر خود بعنوان یک اقلیت ناهماندیش آگاه بودند، از پهلوی حمایت کردند؛ ضروری بودن چنین سیاستی با استقرار یک جمهوری پرمدهای شیعه در تهران، بجای کاستن، افزایش یافت. شیخ نصرالدین شخصاً نیروهای اهل‌حق را در دفاع از مرزها بهنگام جنگ ایران و عراق رهبری کرد، و این لازمه‌اش آوازه‌ای برای پایداری بیشتر از واحدهای بسیجی در هر طرف آنان در زیر آتش‌باری بود. بعلاوه، عشایری مانند سنجایی که در زمان پهلوی با وجود حمایت‌کردن از آنان رنج‌برده بودند، رژیم اسلامی را برای رواج‌دادن مجدد زندگی عشیره‌ای آماده‌تر دیدند؛ بخشا بعنوان مولف‌های بلحاظ غریزی با اهمیت فرهنگی در ایران و تا اندازه‌ای هم بسبب ارزش دامپروری در کشوری که از کمبود گوشت بشدت رنج‌میببرد. اما اینها استثنای جالبی بودند از یک پروسه بیگانگی که قبلاً بطور کامل در جریان بود.

عامل دیگر که یک چالش درازمدت را در برابر رژیم قرار میداد، اقتصاد بود که در آن کردستان مستمند جلوه‌گاه وجه و خیمی از یک معضل وسیعتر بود. بدنبال افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ در یک آن بنظر میرسید که ایران موفق به یک رشد سریع اقتصادی خواهد شد. اولین ضربه به چنین امیدهای بی‌پروایی و هزینه‌های بی‌برنامه شاه در مورد تسلیحات و امور روبنایی بود. این کساد اقتصادی سال ۱۹۷۷ بود که پیش‌درآمد سقوط پهلوی گردید. پنج‌سال بعد اقتصاد وارد آزمایش‌سخت خسارت‌بارتر هشت سال جنگ با عراق گردید. در اوایل سالهای ۱۹۹۰ ایران با مشکلات اقتصادی غول‌آسا روبرو بود. با جمعیتی که حدود هر بیست‌سال به‌دو برابر میرسید، اینکه کشور هنوز توانایی آنرا داشت که جوابگوی تقاضای تولید مواد غذایی، آموزش و اشتغال باشد مورد تردید بود. در سال ۱۹۹۲ بیکاری در میان کسانی که زیر ۲۵ سال بودند ۷۰ درصد و تورم واقعی یکصد درصد بود. بنظر میرسید که بقا و نه پیشرفت دستور روز بود.

در کردستان این تغییرات اقتصادی در تغییر در اشتغال و مهاجرت قابل‌رویت بود. در اواسط سالهای ۱۹۷۰ شهرهای کردستان برای جذب نیروی کار توسعه پیدا کرده بودند. در سال ۱۹۹۰ احتمالاً بیش از ۶۰ درصد کردها ساکنین شهر بودند؛ اما اینک شمار روزافزونی از آنان در جستجوی کار در صنایع نفت و یا در بنادر به خوزستان و یا به تهران مسافت‌میکردند. بدور از ایجاد یک هویت ملی نو و همگن، آنچنانکه به کرات رژیمهای متمرکز به آن امید بسته بودند، رانده شدن به مراکز صنعتی بزرگ تمایل به‌تاکید بر احساس تمایز، بیگانگی و هویت محلی میکرد. این در محلات فقیرنشین سریعاً رشد کرده چنین شهرهایی که در آنها دولت ناتوان از فراهم آوردن حتی خدمات ابتدایی بود که بنظر میرسید جنبش کردستان بیشترین احتمال رشد و پی‌ریزی پیوند با دیگر جنبش‌های سیاسی‌ای را که خواهان اقدامات متمرکززدایی بودند را دارا باشد. کومه‌له عملاً بادقت و هوشیاری از این پدیده‌های اجتماعی در حال رشد بهره‌برداری میکرد اما راهی طولانی درپیش بود. به‌گفته رهبر کومه‌له عبدالله مهتدی، «به‌منظور بسیج مردم رژیم را باید آشکارا بی‌ثبات کرد.»⁵¹

باید دید آیا هیچکدام از گروههای کرد می‌توانند نارضایتی را در برخی مراحل به اعتراضات توده‌ای تبدیل کنند و اگر چنین شود، آیا دولت آینده در تهران هیچگاه به‌اندازه کافی خود را مورد تهدید احساس‌میکند تا گرایش‌های محلی را با اقدامات متمرکززدایی ارضاء نماید.

در حالیکه قرن به پایان خود نزدیک‌میشود، استیصال کردها بنظر میرسد که با همان احتمالی که در گذشته بود موجب افزایش جذب به‌جانب جدایی‌کامل شود، این درحالی‌است که هیچگونه نشانه‌ای دال بر تمایلی در دولت مشاهده

نمیشود که نشاندهد هیچکدام از اقلیتهای ایران مجاز خواهند بود کمترین درجه‌ای از اداره امور خود را بدست‌آوردند.

منابع

منابع دست دوم: نوذر علاالملکی، «چپ جدید ایران»، روزنامه میدل‌ایست ژورنال مجلد ۴۱، شماره ۲ (بهار ۱۹۸۷)؛ شاول بخاش، «حکومت آیت‌الله‌ها» (لندن، ۱۹۸۵)؛ ابولحسن بنی‌صدر، «نوبت صحبت من است» (واشنگتن ۱۹۹۱)؛ علی بنوعزیزی و مایرون واینر، «دولت، مذهب و سیاستهای قومی» (سایراکوس ۱۹۸۶)؛ وان بروینسون «عشایر کرد و حکومت ایران: مورد شورش سمکو»؛ وان بروینسون «کردها بین ایران و عراق»، میدل‌ایست ریپورت، شماره ۱۴۱ (ژوئیه - اوت ۱۹۸۶)؛ شهرام چوبین و چارلز تریپ، «ایران و عراق در جنگ» (لندن، ۱۹۸۸)؛ نادر انتصار، «کردها در ایران بعد از انقلاب و عراق»، د ثرد کوارترلی، مجلد ششم، شماره ۴ (اکتبر ۱۹۸۴) و ناسیونالیسم و قومیت کردها؛ کاهن، فرزندان جن؛ چارلز مکدانالد، «مسئله کرد در سالهای ۱۹۸۰»، و دیوید منشری، «سیاست خمینی در قبال اقلیتهای قومی و مذهبی» در میلتون اسمان و ایتمار رابینوویچ، «قومیت، پلورالیسم و حکومت در خاورمیانه» (ایثاکا و لندن، ۱۹۸۸)؛ کریستیان مور، «کردهای امروزی» (پاریس، ۱۹۸۴)؛ بو اوتاس، کارینا جهانی، فرهاد شاکلی، محمد مهتدی، «اوضاع کنونی کردها در ایران» (صفحات تکثیرشده، استکهلم مارس ۱۹۹۱)؛ سپهر زیبح، «ارتش ایران در انقلاب و جنگ» (لندن و نیویورک ۱۹۸۸).

روزنامه‌ها و غیره: بی‌بی‌سی، «خلاصه‌ای از سخن‌پراکنی‌های جهان»، دیلی تلگراف، فاینانشال تایمز، گاردین، هاوکار، الحیات، ایندپندنت، هرالدریون بین‌المللی، لیبراسیون، لوموند، میدل‌ایست بین‌المللی، نیویورک تایمز، آبزور، تایمز.

مصاحبه‌ها: حمه‌علی (لندن ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۳)؛ کمال میراودلی (استکهلم، ۱۷ مارس ۱۹۹۱)؛ حسن قاضی (از طریق کاست، پاییز ۱۹۹۱)؛ مصطفی هجری (لندن ۱۸ ژوئن ۱۹۹۳)؛ شیخ عزالدین حسینی (استکهلم ۱۶ مارس ۱۹۹۱)؛ عبدالله مهتدی (۱۶ مارس ۱۹۹۱)؛ خلیل و هایدی رشیدیان (لندن ژوئن ۱۹۹۳)؛ کاوه و بیان رضائزاد (لندن ۳۰ ژوئن ۱۹۹۳)؛ عباس ولی (سوانزی ۱۷ اکتبر ۱۹۹۳).

یادداشت‌ها:

1- The Egyptian Gazette, 9 February 1977.

2- تا ماه فوریه ۱۹۸۱ شمار کشته‌شدگان در میان کردهای ایران ده‌هزار نفر تخمین زده‌میشد، دیلی تلگراف، ۱۱ فوریه ۱۹۸۱.

3- این متن توسط شوراهای انقلابی کردستان آماده‌شده بود، یعنی جمعی که بسرعت و از طریق یک گروه‌مایی مرکب از پانصد نفر «ارشد» گردهم آمده‌بودند و نمایندگی گروه‌های اصلی کرد را میکردند.

4- Franjo Butorac در «انقلاب ایران و کردها»، Review of International Affairs بلگراد، ۲۰ آوریل ۱۹۸۰، ص ۱۷، به‌نقل از چارلز مکدانالد در «مسئله کرد در سالهای ۱۹۸۰» در کتاب میلتون اسمان و ایتمار رابینوویچ، «قومیت، پلورالیسم و حکومت در خاورمیانه» (ایثاکا و لندن، ۱۹۸۸)، ص ۲۴۲.

5- این خواستها عبارت‌بودند از: ۱- خودمختاری کردها باید رسماً برسمیت شناخته‌شده و در قانون اساسی ذکر شود؛ ۲- مناطق کردنشین از ایلام تا آذربایجان غربی را دربرمیگیرد؛ ۳- مجمع‌ملی کردستان باید به شیوه‌ای آزاد و با آرای مخفی انتخاب‌شود؛ ۴- کردی باید زبان رسمی در مدارس و مکاتبات رسمی باشد؛ ۵- بخشی از بودجه سراسری باید به‌کردستان اختصاص‌داده‌شود بمنظور جبران عقب‌ماندگی اقتصادی آن؛ ۶- نمایندگان کرد باید به مقامات مرکزی دولت منصوب‌شوند؛ ۷- سیاست خارجی، دفاع‌ملی و برنامه‌ریزیهای اقتصادی باید در مسئولیت دولت مرکزی باشد؛ ۸- تمامی ایران باید از آزادیهای اساسی دموکراتیک، آزادی اجتماع، بیان و انجام مراسم مذهبی برخوردار باشند. (روزنامه تایمز، ۴ دسامبر ۱۹۷۹).

6- نکات واقعی پیشنهادی اداره محلی عبارت بودند از: ۱- یک شورای استانی که اهالی محل را اداره خواهد کرد بجز در مواردی که به دفاع ملی، امور خارجه، سیستم پولی و برنامه ریزی درازمدت، شرکت های اقتصادی بزرگ، ارتباطات راه دور، راه آهن و جاده های اصلی مربوط میشود. ۲- انتصابات افراد ارشد، مثلا فرمانداران، پلیس محلی و فرماندهان ژاندارمری توسط دولت مرکزی و بنا به توصیه شورای استانی انجام خواهد گرفت. ۳- یک سیستم قضایی بطور خودمختار عمل خواهد کرد، اما تابع شورای عالی جمهوری اسلامی خواهد بود. ۴- مسئولیت محلی برای برقراری نظم. ۵- قدرت قانونگذاری شورای استانی محدود به قانون فردی سنتی، خانواده و مذهب خواهد بود. ۶- مذهب اکثریت به منزله مذهب «رسمی» خواهد بود. ۷- بودجه از دوجهت توسط دولت تکمیل خواهد شد: توسط یارانه از طرف دولت مرکزی و از طریق مالیات و گمرکات محلی. ۸- دارایی اضافی در دسترس مناطق عقب مانده قرار خواهد گرفت. ۹- آزادی بیان و تشکل برای کلیه فعالیتهای سیاسی، مذهبی و فرهنگی. ۱۰- آزادی تدریس به زبانهای کردی، بلوچی، آذری، ارمنی، آسوری، عبری، عربی و ترکی. زبانهای اصلی در مدارس در کنار زبان فارسی تدریس خواهند شد. ۱۱- میتوان از زبان محلی برای امور اداری استفاده کرد اما نه در مکاتبات با دولت مرکزی. ۱۲- هر استانی دارای دانشگاه، سرویسهای رادیو و تلویزیون خواهد بود. ۱۳- شورای استان برای تعیین تعداد ارتش و ژاندارمری به نسبت جمعیت (لوموند، ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹).

7- رحیم، پسر سیف قاضی در زمان سقوط جمهوری مهاباد در آذربایجان شوروی آموزش نظامی میدید. وی غیابا محکوم به مرگ شده بود. پس از سقوط سلسله پهلوی وی دعوت به بازگشت شد و در کنگره چهارم حکا در فوریه ۱۹۸۰ [بهمن ماه ۱۳۵۸] به عضویت کمیته مرکزی انتخاب گردید. وی بعدها همراه با گروه هفت نفری فرار کرد. (به صفحه ۱۷۳ [متن انگلیسی] ص ۱۰ این متن مراجعه کنید.) وی در سال ۱۹۹۱ در شهر باکو درگذشت.

8- رویهم ۶۲ افسر و مرد اعدام شدند و ۱۵ نفر محکوم به حبس ابد شدند؛ ۲۰۰ نفر توسط حکا نجات یافتند؛ زبیح، «ارتش ایران» ص ۱۲۴.

9- نیویورک تایمز، ۲۲ مارس ۱۹۷۹.

10- در ماه مارس ۱۹۸۰ انتخابات برای مجلس ملی ایران قدرت حکا را در منطقه نفوذش در شمال غربی کردستان آشکار نمود. در مهاباد ۸۰ درصد آرا و در نرده- اشنویه ۹۶ درصد. بطرف جنوب ضعیفتر بود: تنها ۵۷ درصد به ترتیب در بوکان و سقز و بطرف مناطق جنوبی تر آراء باطل اعلام شدند. هیچ تلاشی برای انتخابات در سنندج صورت نگرفت. لوموند، ۱۲ آوریل ۱۹۸۰.

11- برای مثال عبدالله مهدی و عمر ایلخانیزاده هر دو از [طایفه] ده بگری بوکان بودند.

12- علاالملکی، «چپ جدید ایران»، ص ۲۳۱.

13- مردی با یک نام خانوادگی ناخجسته بنام بغدادی.

14- یادآوری میشود که ملا مصطفی راهپیمایی تاریخی اش را از میان سرزمین شکاکها در بهار سال ۱۹۴۷ [۱۳۲۶] انجام داد.

15- مفتی زاده ممکن است از هم پیوندی با عمویش محمد صدیق مفتی زاده که سردبیر *کردستان* روزنامه تبلیغاتی پهلوی بود، رنج برده باشد. یک شایعه بی پایه هم بود در مورد رابطه اش با ادریس بارزانی، که نزد برخی مربوط میشد به حمایت از طبقات فنودال قدیمی بر علیه کشاورزان. لوموند، ۲۳ مارس ۱۹۷۹

16- لوموند، ۳۰ مارس ۱۹۷۹.

17- مفتی زاده متعاقبا توسط رژیم زندانی شد و بدنیال آزادشده در سال ۱۹۹۲ درگذشت.

18- برای نمونه سید عبدالله حضرتی ملکشان که زمینهایش را به مردمی که بر روی آن کار میکردند فروخت. ملا عبدالرحیم مدرسی نخستین روحانی سنندج بود که دخترانش را به مدرسه دولتی فرستاد. پسرش به کومه له پیوست. [مسعود مدرسی که در یورش به تشکیلات مخفی کومه له در تهران در سال ۱۳۶۰ دستگیر و اعدام شد. مترجم]

- 19- شیخ جلال ارتباطش را با بغداد بدنبال حمله شیمیایی به حلبچه قطع کرد.
- 20- مارتین وان بروینسن، «کردها بین عراق و ایران»، میدل ایست ریپورت، شماره ژوئیه - اوت ۱۹۸۶، صفحات ۱۴ و ۱۷.
- 21- Egyptian Mail, 3 March 1979
- 22- لوموند ۶ مارس ۱۹۷۹.
- 23- کردها آزاده خاطر بودند از اینکه در زمان پهلوی شیعیان برای اداره امورشان منصوب میشدند. هنگامی که کشاورزان شیعه آذری اطراف ارومیه توسط تهران به منظور برقراری نظم، تلویحا علیه کردهای متمرّد مسلح شدند، این حساسیت منجر به خشونت گردید. یک آمریکایی که در سال ۱۹۷۵ در ارومیه زندگی میکرد یادآوری میکند «یکی از دلایلی که کردها برای تنفر خود از ترکها ارائه میکنند نفس شیعه بودنشان است»، کاهن، «بچه‌های جن» ص ۱۱۹.
- 24- بهترین روایت ماجرای نرده در خاطرات کریم حسامی یافت میشود که در سال ۱۹۹۰ در استکهلم چاپ شده است.
- 25- میدل ایست ریپورت، شماره ۱۱۳، مارس - آوریل ۱۹۸۳، س ۹.
- 26- مجله نیویورک تایمز، ۲۸ اکتبر ۱۹۷۹.
- 27- ماده ۵ پیش‌نویس چاپ‌شده در «صدای ایران»، دوم ژوئیه ۱۹۷۹، نگاه کنید به حمید آنگار در «اسناد: پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، چاپ سوم (پاییز ۱۹۷۹) صفحات ۲۰ تا ۵۱ به نقل از چارلز مک‌دانالد در «روزنامه مطالعات آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه»، جلد نهم شماره‌های یک و دو (پاییز/زمستان ۱۹۸۹)، ص ۶۱.
- 28- بخاش، «حکومت آیت‌الله‌ها»، ص به نقل از روایت خود بنی‌صدر.
- 29- رادیو تهران، ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹، BBC/SWB ۱۹ دسامبر ۱۹۷۹ به نقل از مناشری در «سیاست خمینی» ص ۲۱۷.
- 30- در استان کردستان صندوقهای ۳۶ حوزه توسط کردها برچیده شدند، در سی‌وهفتمین سوزانده شد. اما در کرمانشاه آراء بطرز کوبنده‌ای موافق بودند؛ در قصر شیرین ۹۴۶۰ رای موافق و تنها ۲۱ رای مخالف بودند.
- 31- اگر کاندیدای طرفدار خودمختاری یعنی مسعود رجوی بدلیل مخالفتش با قانون اساسی‌ای که به تازگی معرفی شده بود ردصلاحیت نشده بود، ممکن بود کردها و ترکمن‌ها شرکت کنند. بنی‌صدر در ماه ژوئیه ۱۹۸۰ «خودمختاری اسلامی» را پیش‌کشید اما غیرقابل توجه بود.
- 32- برخلاف بسیاری چهره‌های مذهبی، وی [شیخ عزالدین] ساده زندگی میکرد، به نیروی کلاسهای عربی برای دانشجویان الهیات [زندگی] همسر و هفت فرزندش را تامین میکرد، زمینی در اختیار نداشت و از تحسین‌کنندگان هدیه نقدی قبول نمیکرد.
- 33- میدل ایست ریپورت، شماره ۱۱۳، مارس - آوریل ۱۹۸۳، صفحات ۹ تا ۱۰.
- 34- مصاحبه با مولف، استکهلم، ۱۶ مارس ۱۹۹۱.
- 35- مصاحبه با شیخ عزالدین حسینی، استکهلم، ۱۶ مارس ۱۹۹۱.
- 36- فاینانشال تایمز، ۲۰-۲۱ اوت؛ نیویورک تایمز، ۱۹ اوت؛ مناشری، «سیاست خمینی»، ص ۲۱۸.

- 37- فاینانشال تایمز، ۲۲ ماه مه ۱۹۸۰.
- 38- امضاء کنندگان عبارت بودند از: فوزیه قاضی، نوید معینی، رحیم سیف‌قاضی، فاروق کیخسروی، احمد عزیزی و محمدامین سراجی (در مشاورت با کمیته مرکزی)، بر مبنای اطلاعات از حسن قاضی.
- 39- خاطرات کریم حسامی اظهارات بلوریان را بعنوان مدارک غیرواقعی مردود می‌شمارد. یکی از نامه‌های مربوط به دیدار مخفی قاسملو با معاون رئیس جمهور طه‌یاسین رمضان در حاجی عمران.
- 40- «جاش» معنای تحت‌اللفظی کره‌لاغ است، اما در میان مردم منظور همدست [رژیم] است.
- 41- کنش‌یار این درگیری منازعه‌ای بود بر سر بریدن درختان. کومه‌له اصرار داشت که مردم حق داشتند که سوخت تهیه‌کنند، درحالی‌که حدکا اعتراض میکرد که درختان موردنظر اموال شخصی بودند. بر مبنای اطلاعات حسن قاضی؛ تایمز ۲۴ ژانویه؛ لوموند ۹ فوریه؛ گاردین ۴ مارس ۱۹۸۵.
- 42- کریم حسامی از موضع خودش با تکیه به روایت شخصی‌اش از رویدادها در خاطراتش منتشره در سال ۱۹۹۳ در استکهلم، دفاع میکرد. وی که از رفتن گروه هفت‌نفره اظهار تاسف میکرد، در انتقاد از دکتر قاسملو و مشاورانش که آنها را «جاش» نامیده بودند درنگ‌نمیکرد. بر مبنای اطلاعات از حسن قاضی.
- 43- برای اطلاعات بیشتر در مورد پیکار به «چپ جدید ایران»، علاالملکی نگاه کنید.
- 44- گادانی بدنیاال بازداشت شدن به‌مراه ۲۵۰ نفر دیگر در سال ۱۹۵۹ بمدت ۱۰ سال زندانی بود. وی به‌نگام شرکت در خاکسپاری سلیمان معینی در سال ۱۹۶۸ دوباره بازداشت گردید. بعنوان یک فعال سازماندهنده در تهران وی در سال ۱۹۷۸ تکیه‌گاهی بود برای قاسملو تا بتواند در آنجا کار کند. وی همانسال یکی از سه‌نفر سخنران اصلی بود (به‌مراه شیخ عزالدین حسینی و عمر قاضی) که در مراسم خاکسپاری عزیز یوسفی خواهان خودمختاری برای کردها شده‌بود.
- 45- بهترین روایت آن در روزنامه لیبراسیون، هفتم اوت ۱۹۸۹.
- 46- آغازی نو، بولتن ویژه، ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۹، به‌نقل از انتصار در «ناسیونالیسم قومی کردها»، ص ۴۲.
- 47- این شخص به‌من جوادی بود (نام مستعار غلام کشاورز).
- 48- یک کنگره فرهنگ و ادب کردی در سپتامبر ۱۹۸۶ [شهریور ۱۳۶۵] در مهاباد برگزار شد. یک مجله فرهنگی کردی، سروه، در بهار سال ۱۹۸۵ آغاز به‌کار کرد. کار بر روی متن کتاب درسی در سطح مدارس ابتدایی شروع شد، اوتاس، جهانی، شاکلی، مهتدی، «اوضاع کنونی کردها در ایران»، ص ۱۹.
- 49- کمال داودی، سخنگوی حدکا، استکهلم ۱۷ مارس ۱۹۹۱؛ مصاحبه با مصطفی هجری، لندن ۱۸ ژوئن ۱۹۹۳.
- 50- سلام عزیزی، ایندپندنت، ۲۳ ژوئن ۱۹۹۳.
- 51- مصاحبه با عبدالله مهتدی، استکهلم، ۱۶ مارس ۱۹۹۳.

ترجمه: احمد اسکندری
 دیمه ۱۳۸۵، ژانویه ۲۰۰۷